

شرك

حجت الاسلام والمسلمين على محمدى خراسانى

شَرک

تاکنون بحث‌های توحید به‌طور گسترده مطرح شد و اینک درباره نطقهٔ مقابل توحید؛ یعنی شرک و ابعاد گوناگون آن بحث می‌کنیم. دربارهٔ شرک نیز بحث‌های گوناگونی وجود دارد که برخی از آنها مقدماتی است و برخی اصلی؛ اما بحث‌های مقدماتی عبارتند از:

۱. معنای لغوی شرک

برای واژه شرک دو معنی گفته شده؛

الف: مشارکت، همکاری و همیاری در امری از امور و جهتی از جهات که نقطهٔ مقابلش انفراد است.

ب: شیئی ممتد و مستقیم که واژه‌های مخصوص به خود را دارد، از قبیل شیراک و شَرک.

البته معنای معروف شرک همان معنای نخست است و تمام مشتقات این واژه از شرک به همان معنی است.

۲. معنای اصطلاحی شرک

شرک در اصطلاح علم کلام در برابر توحید است، توحید عبارت بود از اعتقاد به یکتایی و یگانگی پروردگار و خدا را یگانه، بی‌مثل و بی‌همتا دانستن و شرک عبارت است از قراردادن مثل و همتایی برای او، شریک در ذات (شرک در ذات) یا در صفات (شرک در صفات) یا در خالقیت، ربوبیت، الوهیت، بندگی، طاعت و... برای او هم‌وردی قائل باشیم که تمام اینها در بیان مراتب شرک به تفصیل خواهد آمد.

۳. گسترهٔ شرک

در باب توحید ذکر شد که ما به توحید، فقط به عنوان یک مسئلهٔ عقیدتی نگاه نمی‌کنیم و توحید تنها یک امر نظری نیست، بلکه در همه ابعاد و زوایای گوناگون زندگی انسان مطرح است و دین ما را به توحید و صبغهٔ الهی‌داشتن در همه امور دعوت می‌کند. شرک هم تنها به عنوان یک امر عقیدتی مطرح نیست، همان‌طور که شرک در عقیده مذموم است، شرک در عمل نیز ناپسند است و به همین جهت بزرگان ما شرک را به دو قسم تقسیم کرده‌اند.

دسته اول: شرک آشکار که همان شرک عقیدتی است و اینکه کسی آشکارا خدا را انکار کند یا برای او شریک قائل باشد.

دسته دوم: شرک پنهان که همان ریا در عبادات است و جز خداوند کسی از زوایا و اعماق پنهان قلب باخبر نیست و شرک خفی را تمیز نمی‌دهد و شرک مخفی‌تر از آن است که مورچه‌ای در دل شب تاریک بر روی سنگ سیاهی در حرکت باشد که به این راحتی قابل تمیز نیست، نه دیده می‌شود و نه صدای پای او شنیده می‌شود. به هر حال کسی ممکن است به نام خدا و خلق اقدام به تخریب و انفجار نماید، به نام خدا و خلق کسی را ترور کند، با دشمن ملت همراه و همیار شود و... .

۴. اهمیت گناه شرک

همان‌گونه که توحید بسیار پسندیده، مطلوب، لازم و نخستین گام در امر دین بود، همچنین شرک بسیار ناپسند، خطرناک، مخرب و ریشه تمام زشتی‌ها و انحرافات است و ما در اینجا از سه زاویه درباره اهمیت آن بحث می‌کنیم:

الف: اهمیت شرک از دیدگاه عقل

برای روشن شدن این مطلب از یک آیه که در بردارنده استفهام انکاری است و انسان را به خودش ارجاع می‌دهد استفاده می‌کنیم: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ!؛ این آیه سرنوشت یکتاپرست و مشرک را در قالب مثلی گویا چنین ترسیم می‌کند. برده‌ای را تصور کنید که دارای چندین رب و صاحب است که هر کدام او را به کاری دستور می‌دهد و او سرگردان است که بالاخره از چه کسی دستور بگیرید؟ کدام فرمان را اجرا کند؟ در برابر، برده‌ای را در نظر بگیرید که تنها تسلیم یک مولی است، به یک فرد سرسپرده است تنها از او دستور می‌گیرد و با خیالی آسوده امرهای او را اجرا می‌کند. حال قضاوت کنید آیا این دو برابرند؟ یقیناً برابر نیستند، عقل حاکم به این امر است مشرکان نیز چنین هستند، آنان در میان انواعی از تضادها و تناقض‌ها غوطه‌ورند و هر روز دل به معبودی می‌دهند و هر زمانی به اربابی روی می‌آورند، نه آرامش و اطمینانی و نه خط روشنی؛ ولی یکتاپرست راهش مشخص است و با نام و یاد خدای یکتای بی‌همتا سرگرم انجام فرمان‌های حضرت حق است و در این راه کمترین شکی به خود راه نمی‌دهد.

ب: اهمیت شرک در قرآن

واژه شرک با مشتقات آن بیش از یکصدوشصت مورد در قرآن کریم استعمال شده است و بیشتر به صورت باب افعال بیان شده است ، در ادامه به چند آیه درباره اهمیت شرک اشاره می‌کنیم و از دیگر آیات در مباحث آینده به تناسب استفاده خواهیم کرد.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۱؛

همانا خداوند از گناه شرک در نمی‌گذرد و مشرک را نمی‌آمرزد و غیر از شرک هر گناهی را می‌آمرزد البته برای کسانی که بخواهد و مشیت الهی تعلق بگیرد و کسی که به خداوند شرک ورزد، مرتکب گناه بزرگی شده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۲؛

مفاد آیه جز در بخش پایانی آن، همان مفاد آیه قبل است و بیان می‌کند که شرک، گناهی نابخشودنی است. از این دو آیه کریمه استفاده می‌شود که اگر تمام گناهان کبیره، ظلم‌ها، جنایت‌ها، نامردی‌ها و زشتی‌ها یک طرف باشد و شرک در طرف دیگر باشد، بر تمام آنها پیشی می‌گیرد و آنها با شرک برابر نیستند. همانند این را در جهت عکس، در باب توحید داشتیم که اگر اهل همهٔ آسمان‌ها و زمین را در یک طرف و لا اله الا الله ؛ یعنی توحید را در طرف دیگر بگذاریم، کفه توحید سنگین‌تر خواهد بود و توحید، روح حاکم بر جهان هستی

۱. نساء: ۴۸.

۲. نساء: ۱۱۶.

است.

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ
عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛

در اهمیت مطلب همین بس که شرک گرچه یک لحظه مایه نابودی تمام اعمال نیک آدمی است؛ یعنی اگر انسان عمری به بلندای آفتاب داشته باشد و تمام عمر را به بندگی خداوند و عمل صالح سرگرم باشد و در پایان برای یک لحظه مشرک شود و با همان حال از دنیا برود، تمام اعمال او نابود خواهد شد و شرک همچون آتش سوزان و صاعقه مرگباری است که تمام حاصل زندگی انسان مشرک را فرو می‌بلعد و خاکستر می‌کند و شگفت اینکه مخاطبان آیه مستقیماً پیامبران الهی و شخص خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و پروردگار به صورت یک امر همیشگی می‌فرماید: هم به تو و هم به پیامبران پیش از تو وحی شده که اگر برای خداوند شریک قرار دهی، تمام اعمالتان محو می‌گردد و به تأکید ثقیله از زیانکاران خواهید بود و روشن است که اگر برای پیامبران با آن همه خدمات و تلاش‌ها کمترین شرکی بخشوده نیست، برای دیگران نیز حتماً بخشیده نمی‌شود و شرک تنها گناه نابخشودنی است.

﴿وَإِذِ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ
لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾؛^۲

شرک بزرگ‌ترین ستم است. خداوند کریم در قرآن عظیم از زبان لقمان حکیم ده نصیحت نقل نموده و بر آنها مهر تأیید زده است و نخستین و مهم‌ترین نصیحت لقمان این است: فرزندانم مبادا مشرک شوی و برای خداوند شریک قائل

۱. زمر: ۶۵

۲. لقمان: ۱۳.

شوی؛ زیرا که شرک ستمی بس بزرگ است. شرک هم ظلم به خداوند است، (چه ظلمی بالاتر از اینکه موجود بی‌ارزشی را همتای خالق آسمان‌ها و زمین و تمام موجودات قرار دهند.) هم ظلم به خلق خدا است (چه ستمی به خلق بالاتر از اینکه آنها را از جادهٔ نورانی توحید به ظلمت‌گاه شرک بکشانند) و هم ظلم به خویشتن است (چه ظلمی فاحش‌تر از اینکه آدمی آتش برافروزد که خرمن تمام اعمال صالح او را خاکستر کند).

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي

بِهِ الرَّيْحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۱؛

کسی که به خداوند مشرک شود، مثل آن است که از آسمان سقوط کرده و پرنده‌گان او را می‌ربایند یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می‌کند. شرک سقوطی وحشتناک است، در این آیهٔ کریمه ایمان به آسمان بلند تشبیه شده و شرک به سقوط از این آسمان تشبیه شده و پرنده‌گان مهاجم همان گروه‌های منحرف و مرام‌های خرافی است که در کمین او هستند تا او را از جاده توحید هر چه دورتر سازند و تندبادها همان شیاطین و عوامل گمراه‌کننده‌اند که به سراغ مشرکان رفته و رشته‌ای بر گردنشان می‌افکنند و آنها را به هر سو که می‌خواهند می‌برند.

﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا...﴾^۲؛

در این آیه و آیات بعد ده دستور مهم الهی را برشمرده و پیامبر را مأمور ابلاغ آنها می‌کند و در رأس این ده امر، فرمان دعوت به توحید و پرهیز از هرگونه شرک است و اینکه هیچ چیزی را شریک خداوند قرار ندهید و این نشانهٔ اهمیت مسئله شرک است که باید از آن گریزان بود.

۱. حج: ۳۱.

۲. انعام: ۱۵۱.

﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾^۱؛

در اهمیت گناه شرک همین بس که خدا و رسول خدا در روز حج اکبر (روز عید قربان) به همه انسان‌های تاریخ اعلان می‌کنند که خدا و رسولش از مشرکان بیزارند و از آنها تبری می‌جویند و این تعبیر به بیزاری آن هم در حج آن هم در حساس‌ترین روزهای حج دلیل بر نهایت نفرت از مشرکان و اهمیت گناه شرک است و این آیه از آیاتی است که امام علی علیه السلام رسماً مأمور شد تا در سال نهم از هجرت آنها را بر همه مردم در مراسم حج بخواند.

﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَأ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾^۲؛

در این آیه کریمه برای مبارزه با شرک و مشرکان حضرت ابراهیم و پیروان او را به عنوان الگو معرفی می‌نماید و می‌فرماید: شما مسلمانان به قهرمان توحید اقتدا کنید که کمترین تقیه و مماشاتی در برابر مشرکان در اصل توحید نداشتند و صریحاً به قوم خویش می‌گفتند: ما از شما بیزاریم، از معبودهای شما نیز متنفریم، ما نسبت به شما کافریم، ما شما را همواره دشمن خویش می‌دانیم تا زمانی که به خدای یگانه ایمان آورید. جالب‌تر قرآن در سوره کافرون به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که هرگز با شرک و مشرکان سازش نکند و پیامبر نیز چنین بود.

۱. توبه : ۳.

۲. ممتحنه : ۴۴.

ج: اهمیت گناه شرک در منطق روایات

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عبدالله بن مسعود می‌فرماید:

یابن مسعود ایّاک ان تشرک بالله طرفه عین و ان نشرت
بالمنشار او قطعت او صلیت او احرقت بالنار؛^۱

ای پسر مسعود پرهیز از اینکه به اندازه یک چشم به هم زدن
[برای یک آن] مشرک شوی و برای خدا شریک قرار دهی، حتی
اگر با اره بریده شوی یا قطعه‌قطعه گردی یا به دار آویخته شوی
یا در آتش سوزانده شوی.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

انّ بنی امیّه اطلقوا للناس تعلیم الایمان و لم یطلقوا تعلیم الشرک
لکی اذا صلوا هم علیه لم یعرفوه؛^۲

بنی‌امیه اجازه دادند که ایمان را به مردم تعلیم کنند، ولی هرگز
اجازه ندادند که مسئله شرک را به آنها بیاموزند، تا هرگاه
بخواهند آنها را وادار بر شرک کنند، آن را نشناسند.

انّ الله تعالی یحاسب کل خلق الاّ من اشرک بالله فانّه لا یحاسب
و یومر به الی النار؛^۳

از این سه روایت اهمیت توحید و پرهیز از شرک روشن می‌گردد، به‌ویژه

۱. بحارالانوار: ج ۷۴، ص ۱۰۷.

۲. اصول کافی: ج ۲، ص ۴۹۵.

۳. تفسیر نور الثقلین: ج ۴، ص ۴۹۷.

حدیث دوم گواه روشنی است بر اینکه شرک می‌تواند به عنوان یک ابزار مخرب سیاسی و اجتماعی در دست یک گروه ظالم و بیدادگر قرار گیرد، به هر حال حساسیت گرایش به توحید و پرهیز از شرک در درجه اول قرار دارد. تاکنون پنج مطلب به عنوان مطالب مقدماتی بیان شد، اینک در بحث‌های اصلی شرک وارد می‌شویم و آن چهار بحث است:

۱- ریشه‌های شرک؛

۲- پیامدهای شرک؛

۳- نشانه‌های شرک؛

۴- مراتب شرک.

ریشه‌های شرک

ما معتقدیم فطرت اصیل و خداداد بشری بر توحید، ایمان، صداقت، صفا، وفا، یک‌رنگی و... پی‌ریزی شده است و شرک، کفر، نفاق، بت‌پرستی و... انحراف از مسیر فطرت است و همواره در جوامع بشری چنین انحرافات وجود داشته، دارد و خواهد داشت، اگر اینها یک امر عارضی و انحرافی است و بر خلاف ذات و طبیعت اولیه انسان است باید در جستجوی انگیزه‌ها و علل و عوامل آن برآییم و سرچشمه‌های این عارضه را بیابیم و ریشه‌های این فساد و تباهی را بشناسیم و درصدد خشکاندن آن ریشه‌ها برآییم تا دوباره به فطرت توحیدی و الهی و ایمانی خویش بازگردیم. در اینجا از زاویه‌های گوناگون می‌توان به مسئله نگاه کرد: یک تاریخ‌شناس از نقطه نظر تاریخی می‌تواند علل و اسباب تاریخی شرک را بررسی کند، یک جامعه‌شناس از بعد اجتماعی می‌تواند مطلب را دنبال کند و عوامل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی را پیدا کند. یک روان‌شناس از نقطه نظر عوامل روانی شرک در فرد و جامعه می‌تواند به مطلب نگاه کند. ولی ما از دیدگاه قرآن کریم به مسئله می‌نگریم و عواملی را که قرآن برای پدیده شرک و بت‌پرستی به رسمیت شناخته تبیین می‌کنیم و از نگاه قرآن به ریشه‌یابی شرک می‌پردازیم.

در قرآن کریم چند عامل از عوامل شرک محسوب گردیده که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

الف: یکی از ریشه‌های شرک، همانند ریشه بسیاری از بدبختی‌های بشر عامل جهل و ناآگاهی است. قرآن کریم پس از هشدار به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همانند سایر پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام که شرک سبب نابودی اعمال می‌باشد و پس از دستور بندگی خدا و از شاکران بودن می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؛ انسان‌ها آن‌گونه که باید خداوند را شناختند و به همین دلیل نام مقدس او را آن قدر تنزل دادند که هم‌ردیف بت‌ها قرار دادند. اگر بشر خداوند را به این می‌شناخت که او حقیقتی است صددرصد و از جمیع جهات بسیط محض و هیچ شائبه ترکیب در آن ذات راه ندارد، برای او شریک قائل نمی‌شد، اگر می‌فهمید که خداوند صرف‌الوجود و وجود صرف است و آمیخته به فنا نیست، تصدیق می‌کرد که صرف‌الوجود ثانی ندارد و بلکه فرض دوم برای او محال است و به فرموده حکیمان، وحدت او وحدت حقه حقیقیه است. اگر بشر باور می‌کرد که خداوند وجود مطلق و نامتناهی است و ماهیت و حد و مرز و چستی در آن ذات راه ندارد، دیگر شریکی برای او قائل نمی‌شد، اگر انسان می‌فهمید که «لا مؤثر فی الوجود الا هو» و فاعل مستقلی جز او نیست، عقیده به دو یا چند مبدأ فاعلی پیدا نمی‌کرد، اگر تصدیق می‌کرد که خالق کل هستی خداوند است، مالک همه عوامل وجود اوست، رب، مربی، مدبر، تکوین و تشریح فقط اوست، اله واقعی اوست، معبود حقیقی اوست و...؛ دیگر مبتلا به شرک در تأثیر و خالقیت و ربوبیت نمی‌شد، به دنبال الهه و خدایان دیگر نمی‌رفت و از پرستش معبود حقیقی غافل نمی‌شد. کوشش پیامبران الهی، اوصیاء معصوم آنان، عالمان، حکیمان و متکلمان

بزرگ الهی این بود که انسان را با خدای واقعی آشنا کنند و از خدایان قلابی و ساختگی دور کنند و به حق امروز هر مطلب نابی در باب شناخت خداوند در اختیار ما است ثمرهٔ مجاهدات اولیاء بزرگ خداوند است و چه نعمت بزرگی داریم.

ب: یکی دیگر از ریشه‌های شرک مسئلهٔ حس‌گرایی است؛ هر چند انسان یک موجود مادی محض نیست و معجونی از ماده و معنی، طبیعت و فراطبیعت است و از روح خداوند در او دمیده شده است «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي»^۱ ولی این مطلب نیز قابل انکار نیست که انسان از وقتی چشم به جهان می‌گشاید با مادیات و محسوسات سر و کار دارد و نخستین معلوماتی هم که نصیب بشر می‌گردد، همین معلومات حسی است که از کانال‌های حواس ظاهری به دست می‌آید و ادراکات عقلی در یک مرحله‌ای از زندگی و تدریجاً و پس از مرارت‌ها حاصل می‌شود و چه بسا تا پایان عمر برای بسیاری از انسان‌ها حاصل نمی‌شود. افزون بر اینکه بشر در طول زندگی عملی خویش نیز همیشه با مادیات سر و کار دارد و با ابزار مادی کار می‌کند. بر این اساس کاملاً طبیعی است که انسان با مادیات و محسوسات انس بگیرد و این امور در ذهن او مرتکب شود و معیار قضاوت او حس و تجربه باشد و همه چیز را با معیار حس و تجربه محک بزند و حتی خداوند را نیز در آزمایشگاه و لابراتور و در سالن تشریح جستجو کند و شعارش این باشد که خدای ندیده را نمی‌پذیرم و دربارهٔ مبدأ و معاد بر همین اساس تشکیک کند یا منکر تحقق آنها باشد. غافل از اینکه ابزار شناخت، تنها چشم، گوش و حواس ظاهری نیست، بلکه عقل و اندیشه باطنی قلمروش به مراتب وسیع‌تر از جهان ماده است. جهان هستی هم منحصر در جهان ماده، طبیعت، آسمان و زمین نیست، بلکه جهان غیب و ملکوت هستی بسی گسترده‌تر و از جهان محدود طبیعت است. به هر حال در طول تاریخ یکی از ریشه‌های

مهم شرک و بت‌پرستی همین گرایش‌های حسی و مادی بوده و هست و از هزاران سال پیش تاکنون که بشر از نظر علم، صنعت و تکنیک این همه تحولات پیدا کرده، همان‌طور شعار حس‌گرایی به قوت خود باقی است و دانشمندانی هستند که هستی را با مادیات و محسوسات مساوی می‌دانند. در این رابطه آیاتی را ذکر می‌کنیم.

۱- ﴿وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا﴾؛

آنان که امیدی به دیدار کردن ما ندارند، می‌گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی‌شوند؟ و یا چرا پروردگاران را با چشم خود نمی‌بینیم؟ آنان درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند. ملاحظه می‌کنید که منکران رستاخیز انتظار داشتند خداوند هم همچون آنها دارای جسم و قابل رؤیت باشد، گویی خدای غیر محسوس برای آنها قابل قبول نبود.

۲- ﴿يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ﴾؛^۲

اهل کتاب از تو می‌خواهد کتابی از آسمان بر آنها فرود آوری؛ [ولی تعجب نکن] آنان از موسی بزرگ‌تر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان ده و به خاطر این ستم، صاعقه آنها را فرو گرفت، سپس گوساله [سامری] را پس از آن همه دلایل روشن که برایشان آمد، برگزیدند.

۱. فرقان: ۲۱.

۲. نساء: ۱۵۳.

ملاحظه می‌کنید که از موسی تقاضای دیدن خداوند آن هم به صورت آشکار و بی‌پرده داشتند و وقتی هم که صاعقه آنها را نابود کرد و دوباره با دعای کلیم خدا زنده شدند، باز دیری نگذشت که گوساله‌پرست شدند و خدای محسوس را برگزیدند و این از عمق حس‌گرایی انسان خبر می‌دهد.

ج: یکی دیگر از ریشه‌های شرک پندارگرایی و پیروی از حدس، خیال، تخمین و گمانه‌زنی‌های بی‌اساس است، مشرکان بر اساس حدس و گمان برای خداوند شریک قائل شده و پیرو آلهه شده‌اند و گرنه هیچ مستند قاطع عقلی و نقلی ندارند و به خاطر اهمیت مطلب همین نداشتن دلیل، خود بهترین دلیل بر بطلان پندار آنان است. در این باره قرآن کریم آیات فراوانی دارد که به مواردی اشاره می‌کنیم.

۱. ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ

رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ﴾^۱؛

هرکس معبود دیگری با خدا بخواند و مسلماً هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت، حساب او نزد پروردگارش خواهد بود، مسلماً کافران رستگار نخواهند شد. جمله «لا برهان له به» نفی جنس است. یعنی هیچ دلیل معتبری ندارند، نه از عقل، نه از نقل، نه از فطرت، نه منطق و نه برهان.

۲. ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ

اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾^۲؛

و بیشتر آنها فقط از گمان و پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنند، در حالی که گمان هرگز انسان را بی‌نیاز نمی‌کند، خداوند به آنچه انجام می‌دهند آگاه است.

۱. مومنون: ۱۱۷.

۲. یونس: ۳۶.

۳. ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي...﴾^۱؛

آیا آنان جز خدا معبودانی برگزیدند؟ بگو دلالتان را بیاورید. این سخن من و سخن پیامبران پیش از من است. یعنی این کتب آسمانی پیامبران است که بشر را به توحید هدایت کرده‌اند و سخن از دعوت به شرک در آنها مطرح نیست. به هر حال مطلب به این مهمی؛ یعنی وجود شریک برای خداوند، اگر واقعیت داشت حتماً دلیل و برهان بر آن قائم بود، در حالی که هیچ دلیل معتبری قائم نشده و این خود دلیل بر نبود شریک است، افزون بر اینکه در باب توحید با دلایل محکم ثابت شد که شریکی برای خداوند وجود ندارد.

د: یکی از ریشه‌های شرک عبارت است از وجود منافع خیالی در بت‌ها.

اگر از بت‌پرستان و مشرکان بپرسید چرا به دنبال بت‌ها و خدایان متعدد و رنگارنگ هستید؟ در پاسخ می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد پروردگار هستند و ما اینها را واسطه می‌دانیم و از آنجا که شایستگی عبادت خداوند را بدون واسطه نداریم؛ چون او بسیار بزرگ است، بنابراین بت‌ها را می‌پرستیم، برای آنها قربانی می‌کنیم، در برابر آنها به خاک می‌افتیم تا ما را به خدا نزدیک کنند، یا بت‌ها قبله ما هستند به هنگام عبادت خداوند، یا در کنار هر بتی شیطانی است، هرکس آن بت را بپرستد و حق عبادتش را به جای آورد، شیطان حاجت‌های او را به فرمان خدا برمی‌آورد و اگر نپرستد، شیطان به فرمان خدا او را بدبخت می‌کند و... یا می‌گویند: بت‌ها مایه عزت و سربلندی ما هستند و به ما عزت می‌دهند، یا می‌گویند: ما معبودهای گوناگونی برگزیده‌ایم تا به‌وسیله آنها در مشکلات، گرفتاری‌ها، جنگ‌ها و بیماری‌ها به یاری‌مان بشتابند و به هنگام قحطی و خشکسالی ما را حمایت کنند یا می‌گویند: ما بت‌ها را می‌پرستیم تا ما را به

خداوند نزدیک سازند و... در این باره چند آیه از قرآن را نقل می‌کنیم.

۱. ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾؛

بت‌پرستان از غیر خدا موجوداتی [سنگ‌ها - چوب‌ها و...] را می‌پرستند که نه به آنان زبانی می‌رسانند و نه برای آنان سودی دارند و می‌گویند: اینها شفیعان ما نزد خداوند می‌باشند.

۲. ﴿وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّعَلَّهُم يُنصَرُونَ﴾؛

کافران از غیر خداوند، الهه و خدایان دیگری برگزیدند. باشد که مورد نصرت و یاری واقع شوند و بت‌ها آنها را یاری کنند.

برکاتی در پرستش بت‌ها می‌ساختند و خیال‌بافی می‌کردند، سپس به پرستش آنها می‌پرداختند و در حالی در منطق دین که با خرد ناب نیز هماهنگ است، سنگ و چوب وساطت و شفاعتی ندارند و شفاعت فقط از آن خداست و فقط بندگان صالح خداوند، یعنی پیامبران، امامان، شهیدان، عالمان و... آن هم به اذن خداوند و با هزار و یک قید و شرط از کسانی که قابل شفاعت باشند شفاعت می‌کند. هم‌چنین در مقام عمل نه تنها بت‌ها به یاری آنان نمی‌آیند، بلکه آنان به یاری بت‌ها می‌آیند و در جریان بت‌شکنی ابراهیم قهرمان به نقل قرآن گفتند:

﴿قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ﴾؛

۱. یونس : ۱۸.

۲. یس : ۷۴.

۳. انبیاء : ۶۸.

همچنین بت‌ها نه تنها مایهٔ عزت و سربلندی آنان نبودند، بلکه مایه سرافکندگی آنان بودند و چه ذلتی از این بالاتر که انسان خردمند در برابر آلت‌تناسلی مرد یا زن کرنش کند و آنها را بپرستد. در برابر گاو به سجده بیفتد و ... و نیز بت‌ها را موجب نزدیکی به خداوند می‌دانستند در حالی که در منطق دین، عباداتی همچون نماز، روزه، حج و... با هزاران مصالحی که دارند، موجب نزدیکی به الله هستند، خدمت به خلق خداوند، مایه نزدیکی به اوست، دوری از رذیلت‌های اخلاقی، سبب نزدیکی به خداوند است. در یک کلام بت‌پرستان منافع حقیقی و واقعی را فدای منافع خیالی کرده‌اند.

هـ: پنجمین سبب از اسباب و علل شرک و بت‌پرستی، تقلید کورکورانه از دیگران است. تقلید نابجا در طول تاریخ برای گروه‌هایی سبب ایجاد شرک، کفر و بت‌پرستی بوده و برای اکثر انسان‌ها علت بقاء بر شرک بوده و به هر حال از عوامل مؤثر در انتقال بت‌پرستی از نسلی به نسل دیگر بوده است و گاه انسان‌ها پس از دیدن معجزه‌ها و کرامت‌های فراوانی باز به تقلید از دیگران بت‌پرست می‌شدند و نمونه روشن آن قوم حضرت موسی علیه السلام بودند که خداوند آن همه به آنان عنایت نمود و آنها را از دریا عبور داد و از چنگال فرعون نجات یافتند، ولی به محض اینکه در میان راه به گروهی برخوردند که آنان بت می‌پرستیدند به موسی کلیم گفتند: همان‌گونه که اینان خدایانی دارند، برای ما نیز خدایی قرار ده و اینجا بود که موسی کلیم به آنان فرمود: شما جمعیتی نادان (و نابخرد) هستید و خداوند این جریان را در قرآن چنین آورده است:

﴿وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾^۱

و شگفت‌آور آنکه بنی‌اسرائیل از این تقاضا دست‌بردار نشدند و در مدت سی یا چهل شبی که موسی به کوه طور رفته بود، از سامری تبعیت کرده و به گوساله‌پرستی اقبال کردند.^۲

و نمونهٔ دیگرش جریان نفوذ بت‌پرستی در میان اعراب است که خلاصه اش از این قرار است:

اولین کسی که بت را در میان عرب برپا داشت، عمرو بن لحي از قبیلهٔ خزاعه بود که از مکه به شام برای انجام کارهای شخصی رفته بود، در آنجا گروهی را دید که پرستش بت‌ها می‌کردند، وقتی از آنها توضیح خواست، گفتند: ما این بت‌ها را پرستش می‌کنیم و از آنها باران می‌خواهیم، آنها به ما باران می‌دهند، یاری می‌طلبیم، ما را یاری می‌کنند. عمرو بن لحي گفت: ممکن است یکی از این بت‌ها را به من دهید تا به سرزمین عرب ببرم. آنها بتی به نام هبل که از عقیق و به صورت انسان ساخته شده بود، به او دادند و او آن را به مکه آورد و در داخل کعبه نصب کرد و مردم را به عبادت و بزرگداشت او دعوت نمود، از آن به بعد افرادی که از سفر می‌آمدند، پیش از آنکه به خانه خود وارد شوند، بعد از طواف خانه خدا به سراغ بت می‌رفتند.^۳

بیشتر پیروی کورکورانه از پدران و پیشینیان را مطرح می‌کردند و می‌گفتند: ما کاری به سود و زیان بت‌ها نداریم، پدران ما بت می‌پرستیدند ما نیز دنباله‌رو

۱. اعراف: ۱۳۸.

۲. بقره: ۵۱، ۵۴، ۹۲، ۹۳ و...

۳. پیام قرآن: ج ۳، ص ۲۳۷ به نقل از روح البیان: ج ۴، ص ۲۴.

آنها هستیم و هر چه آنها کردند می‌کنیم؛ در این باره توجه خوانندگان گرامی را به آیاتی چند از قرآن کریم جلب می‌کنیم.

۱. ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾* وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ^۱؛

گروهی از مشرکان عرب فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و آنها را پرستش می‌کردند و وقتی به آنها گفته می‌شد که دلیلی و مدرکی برای این کار دارید؟ در پاسخ می‌گفتند: ما پدران خویش را بر این کیش و مسلک یافته‌ایم و به روش آنان هدایت شده‌ایم، سپس آیه کریمه به عمومیت این خرافه‌گرایی و تقلید کورکورانه می‌پردازد و می‌فرماید: هر پیامبر و نذیری آمد، مردمان زمانش همین حرف را زدند.

۲. ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَاؤُكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^۲؛

وقتی به مشرکان گفته می‌شد: بیایید از آنچه خداوند نازل کرد، پیروی کنید، پاسخ همیشگی آنان این بود که ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم، خداوند می‌فرماید: حتی اگر پدران آنها نابخرد و گمراه بودند و هیچ نمی‌فهمیدند و هدایت نمی‌شدند، باز اینها راه آنها را می‌روند؟ این چه منطقی است و با کدام عقل و معیار سازگار است؟ پس یکی از عوامل اصلی بت‌پرستی و

۱. زخرف: ۲۳ و ۲۲.

۲. بقره: ۱۷۰.

انتقال آن از نسلی به نسل دیگر، تقلید کورکورانه است. در پایان تذکر یک نکته سزاوار است و آن اینکه، تقلید مطلقاً مذموم نیست و تقلید مثبت و معقول هم داریم و به طور کلی تقلید در تقسیمی چهار قسم می‌شود.

- تقلید جاهل از جاهل: این قسم صددرصد مذموم و ناپسند است و عقل هیچ عاقلی آن را اجازه نمی‌دهد. به تعبیر معروف، کوری عصاکش کور دگر شود. تقلید مشرکان از این قسم است.

- تقلید عالم از عالم: این نیز معنی ندارد و به اصطلاح: سالبه به انتفاء موضوع است؛ زیرا کسی که عالم است، تقلیدش از دیگران عقلانی نیست.

- تقلید عالم از جاهل: این قسم به مراتب از قسم اول زشت‌تر است و به اصطلاح به طریق اولی نادرست است و هیچ خردمندی در زشتی آن تردید ندارد.

- تقلید جاهل از عالم: این قسم کاملاً معقول و منطقی است و در طول تاریخ غیر متخصص به متخصص مراجعه می‌کرده و این همه پیشرفت‌های علمی، صنعتی و غیره حاصل پیروی از دانشمندان است.

و: ششمین عامل از عوامل شرک، عامل عقیدتی است.

عدهٔ زیادی از مشرکان بر این باور بودند که شرک آنان به خواست خدا است و اگر خدا نمی‌خواست آنان و پدرانشان مشرک نمی‌شدند و در حقیقت این گروه طرفدار شیوهٔ جبرند و می‌گویند: ما مجبوریم که مشرک باشیم، این مشیت الهی است و چاره‌ای جز تسلیم نداریم. قرآن کریم در این باره آیاتی دارد که به سه آیه اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿سَبِّحُوا الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾^۱؛

به زودی مشرکان چنین خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما مشرک نمی‌شدیم و نه چیزی را بر خود تحریم می‌کردیم. این چنین مشرکان قبلی نیز دروغ گفتند تا طعم عذاب ما را چشیدند، به آنها بگو: آیا نزد شما علمی است که ما از آن خبر نداریم، اگر چنین است آن علم را بیرون آورید؛ ولی نیست، شما فقط از ظن و گمان پیروی می‌کنید و تنها تخمین می‌زنید.

۲- ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾^۲؛

آنان که مشرک هستند، می‌گویند: اگر خدا می‌خواست ما جز او چیزی را پرستش نمی‌کردیم. یعنی اگر بت‌پرستی می‌کنیم برای آن است که خدا نخواست که ما یکتاپرست باشیم، پس مجبوریم اهل شرک، کفر و بت‌پرستی باشیم.

۳- ﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾^۳؛

کافران گفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست، ما بت‌ها را عبادت نمی‌کردیم. به‌رحال شعار جبر، مسئولیت‌گریز است، همان‌ها که از خود راضی هستند و هرگز هیچ تقصیری را نمی‌پذیرند و همه چیز را به حساب مقدرات روزگار و

۱. انعام: ۱۴۸.

۲. نحل: ۳۵.

۳. زخرف: ۲۰.

خدای هستی می‌گذارند و بدین‌وسیله وجدان خویش را راضی می‌کنند و در حقیقت کلاه بر سر وجدان خویش می‌گذارند و خود را از بازخواست عقل و وجدان می‌رهانند.

ز: عامل دیگر برای پایداری مشرکان در شرک، بت‌پرستی و فرار از توحید، مسئلهٔ دورشدن و عجیب شمردن است. آنها می‌گفتند: مگر ممکن است خدایان رنگارنگ را رها ساخته و خدای واحد را برگزینیم؟ آنان از سبک پیامبران الهی تعجب می‌کردند که او آمده همهٔ خدایان را در یک خدا خلاصه کرده و بقیه را نفی و رد می‌کند و به قول قرآن:

﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۱؛

پیامبر آمده همهٔ خدایان را یک خدا قرار داده است و ما را به یک خدا و معبود دعوت می‌کند، همانا این چیز بسیار شگفت‌آوری است. و گاه می‌گفتند: این امر نوظهور و بی‌سابقه‌ای است و ما در میان امت‌های دیگر ندیده‌ایم:

﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾^۲؛

و به بهانهٔ پاسداری از سنن پیشینیان، (و لو سنن خرافی و غلط و ضد خرد و منطق) با توحید مخالفت می‌کردند. در حالی که اولاً: دعوت به توحید امر جدید و نوظهوری نبوده و در طول تاریخ پیامبران الهی همیشه چنین دعوتی داشتند و ثانیاً: بر فرض که امر جدیدی باشد؛ ولی باید منطق و عقل را حاکم قرار داد و هر امر نوظهوری را نمی‌شود محکوم کرد و در برابر آن ایستاد، بلکه باید در اطراف آن اندیشه کرد و اگر حق و معقول است، پذیرفت و اگر نامعقول است، با دلیل و منطق رد کرد.

یکی دیگر از سرچشمه‌های شرک، غلو و زیاده‌روی دربارهٔ پیشوایان و رهبران

۱. ص: ۵.

۲. همان: ۷.

خویش است.

از آنجا که انسان علاقه به خود دارد، مایل است رهبران خویش را هم بیش از آنچه هستند، بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود بیفزاید و گاهی نیز این تصور که غلو درباره پیشوایان، نشانه ایمان به آنان و عشق و علاقه به آنها است، سبب گام‌نهادن در این ورطه هولناک می‌شود.

عیب بزرگ غلو آن است که ریشه اصلی مذهب؛ یعنی خداپرستی و توحید را خراب می‌کند، به همین جهت اسلام درباره غلات، سخت‌گیری شدیدی کرده است و در کتاب‌های عقاید و فقه، غلات را از بدترین کافران دانسته‌اند و مرحوم مجلسی در بحارالانوار دو باب در رابطه با نفی غلو از پیامبر و امامان بیان کرده و در هر بابی ده‌ها روایت از رسول خدا ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام نقل فرموده است.^۱

مسیحیان دچار غلو گردیدند و مقام عیسی مسیح را تا به درجه الوهیت بالا بردند و بزرگ‌ترین انحراف آنها مسئله تثلیث و عقیده به خدای پدر، خدای پسر و روح القدس است که بعداً خواهیم آورد.

عده‌ای از یهودیان نیز به این امر خطرناک دچار شدند و عزیز را پسر خدا دانستند و در حق آنها غلو کردند، در میان فرقه‌های به ظاهر مسلمان نیز کسانی در حق پیامبر و علی علیه‌السلام و سایر امامان مبتلا به غلو شدند و برای آنها مقام الوهیت، ربوبیت، رازقیّت و... قائل شدند که اسلام به شدت با آنها برخورد کرده، ما در اینجا به سه آیه که به صراحت اهل کتاب را از غلو و زیاده‌روی درباره رهبرانشان منع کرده، اشاره می‌کنیم و سپس به برخی روایات از معصومین علیهم‌السلام اشاره می‌کنیم.

آیات

۱- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ

قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۱

مخاطب آیه اهل کتب است که شامل یهود و نصارا می‌شود و غلو مسیحیت پر واضح است؛ زیرا آنان برای عیسی مسیح مقام الوهیت قائل‌اند و غلو یهود هم آن است که عزیر را فرزند خدا می‌دانستند، (البته به وحدت مناط اگر مسلمانان نیز در حق رهبران خویش غلو کنند، شامل همین نهی خواهند شد) سپس از آنجا که سرچشمه غلو، پیروی از هوی و هوس گمراهان است، خداوند می‌فرماید: از هوس‌های اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف ساختند، پیروی نکنید.

۲- ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا

الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي

السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۲

ای اهل کتاب در دین خود زیاده‌روی نکنید و درباره خدا غیر از حق مگویید، عیسی مسیح فقط فرزند مریم و فرستاده خدا و مخلوق اوست، که او را به مریم القا نمود و روحی شایسته از طرف او بود، بنابراین ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگویید خداوند سه‌گانه است، از این سخن خودداری کنید، به نفع شما

۱. مائده: ۷۷.

۲. نساء: ۱۷۱.

است. خدا تنها معبود یگانه است، او منزّه است که فرزندی داشته باشد بلکه از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است و برای تدبیر آنها خداوند کافی است.

۳- خود رسولان الهی هم مجاز نبودند در حق خویش غلو کنند و مردم را به خویش دعوت کنند، بلکه مأمور بودند مردم را به خدا دعوت کنند، قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ * وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛^۱

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او بدهد و سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا مرا پرستش کنید، بلکه سزاوار مقام او این است که بگوید مردمی الهی باشید به آن‌گونه که کتاب خدا را آموخته‌اید و درس خوانده‌اید و غیر از خدا را پرستش نکنید و نه اینکه شما را دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود انتخاب کنید، آیا شما را به کفر دعوت می‌کند پس از آنکه مسلمان شدید؟

روایات

مجلسی رحمته الله در بحارالانوار بیش از صد و سی روایت نقل کرده که ما برای نمونه به چند روایت بسنده می‌کنیم و تفصیل بحث را به باب امامت یا نبوت واگذار می‌کنیم.

۱- قال رسول الله ﷺ:

لا ترفعوني فوق حقي فان الله تعالى اتّخذني عبداً قبل ان يتخذني نبياً؛^۱

مرا بالاتر از آنچه حق من است، نبرید؛ [و عقیده به الوهیت من نداشته باشید] زیرا خدای متعال پیش از آنکه مرا به پیامبری انتخاب کند، به بندگی اختیار فرمود.

۲- قال الصادق عليه السلام:

احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله، يصغرون عظمه الله و يدعون الربوبية لعباد الله، و الله ان الغلاة لشر من اليهود و النصارى و المجوس و الذين اشركوا...؛^۲

برحذر باشید از اینکه غلوکنندگان جوانان شما را فاسد کنند؛ زیرا غلات بدترین خلق خدایند، آنان عظمت خدا را کوچک نموده و برای بندگان او مقام ربوبیت ادعا می‌کنند، به خدا قسم غلوکنندگان حتماً از یهود و نصارا و مجوس و مشرکان بدترند.

۳- قال اميرالمومنين عليه السلام:

اَبَاكُمْ و الغلوّ فينا، قولا انا عبید مربوبون، و قالوا في فضلنا ما شئتم؛^۳

۱. بحارالانوار: ج ۲۵، ص ۲۶۵.

۲. همان.

۳. همان: ص ۲۷۰.

از غلوکردن در حق ما بپرهیزید، بگویید: ما بندگان هستیم که مشمول ربوبیت خداییم و مربوب هستیم نه رب، سپس در فضیلت ما هر چه می‌خواهید بگویید. [ما را از مقام خدایی پایین آورید، سپس آنچه می‌خواهید بگویید که نخواهید توانست فضیلت ما را بیان کنید].

۴- قال علی عليه السلام:

یهلک فی ائنان و لا ذنب لی: محبّ مفرط و مبغض مفرط؛^۱
دو گروه درباره من هلاک می‌شوند، در حالی که گناهی برای من نیست؛ [یعنی من مقصر نیستم] دوست‌داری که از فرط دوستی زیاده‌روی می‌کند و دچار افراط می‌شود و برای من مقام الوهیت قائل است و دشمن‌داری که تفریط می‌کند و از فرط دشمنی مرا از مقام و منزلتی که دارم پایین می‌آورد.

نظیر این تعبیر در نهج البلاغه آمده که می‌فرماید:

هلک فی رجلان: محبّ غال و مبغض قال.^۲ ویهلک فی رجلان:

محبّ مفرط و باهت مفرط.^۳

این هفت ریشه از ریشه‌های شرک بود که با یاری از آیات قرآن کریم بیان شد و هرگز مدعی نیستیم که ریشه‌های شرک و اسباب و علل آن فقط این امور باشد، چه بسا عوامل دیگری نیز در آن دخالت داشته باشد که اهل تحقیق سزاوار است در یافتن آن بکوشند.

۱. همان: ص ۲۷۲.

۲. نهج البلاغه: کلمات قصار، حکمت ۱۱۷.

۳. همان: حکمت ۴۶۹.

پیامدهای شرک

وقتی در فرد یا جامعه‌ای شرک پدیدار شد، چه آثار و نتایجی بر آن بار می‌شود و به دیگر سخن چه زیان‌هایی بر آن مبتنی می‌شود و چه پیامدهای سوء و زشتی دارد؟

این بحث هم از دیدگاه جامعه‌شناسانه قابل طرح است که آثار اجتماعی شرک چیست؟ و هم از دیدگاه روان‌شناسی قابل طرح است که پیامدهای روحی و روانی شرک کدام است؟ ولی ما در اینجا از دیدگاه قرآن به این مسئله نگاه می‌کنیم و پیامدهای شرک در قرآن را بازگو می‌کنیم. مهم‌ترین نتایج ویران‌گر و مخربی که بر شرک بار می‌شود عبارتند از:

۱- اثر روانی

شرک آرامش خاطر و آسایش روح و روان را از انسان سلب می‌کند و همیشه در حال اضطراب و دلهره و فرو غلطیدن به دامن این مکتب و آن مکتب، این معبود و آن معبود است و به هیچ معبودی هم نمی‌توان دل بستگی پیدا کرد و به همین جهت بت‌پرستان هر روز به دنبال بت زیباتر و سنگین‌تر هستند و هر چه بر ثروت یا مقام مادی آنها افزوده می‌شود، بر جاه و جلال ظاهری بت‌ها و زرق و برق و تجملات آنها نیز افزوده می‌شود؛ ولی انسان یکتاپرست آرام است،

دل به یک معبود داده، سرسپرده یک آستان مقدس است، تنها با نام و یاد او کار را شروع می‌کند و به نام او ختم می‌کند؟ برای او قیام و قعود دارد، در پیشگاه او رکوع و سجود دارد، از هیچ‌کس جز او دستور نمی‌گیرد و او هم راه روشن سعادت را پیش پای بنده یکتاپرستش ترسیم نموده است، راهی که به سوی اوست و به دیدار او ختم می‌شود. قرآن کریم در قالب یک تشبیه چه زیبا چهره انسان مشرک و انسان یکتاپرست را ترسیم نموده، آنجا که فرموده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ
هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

در گذشته در بحث اهمیت گناه شرک از دیدگاه عقل بیان نمودیم.

۲- اثر اجتماعی

یکی از پیامدهای شرک، تفرقه است، چرا که معبودهای گوناگون سرچشمه روش‌های متفاوت او جدایی‌ها و پراکندگی‌ها است، به خصوص اینکه شرک همواره همراه با هوای نفس، تعصب، کبر، خودخواهی و خودپسندی است. بنابراین یکی از نتایج شرک، جدایی صفوف و تضاد و هدررفتن نیروها و در نتیجه ضعف و ناتوانی است؛ ولی توحید عامل وحدت، یکدلی و یک‌رنگی است، توحید موجب هر چه بیشتر فشرده شدن صفوف یکتاپرستان است. البته منظور ما توحید زبانی نیست که کثیری از یکتاپرستان با خود یدک می‌کشند. منظور توحید واقعی است که در پیامبران و یکتاپرستان راستین بوده و هست که اگر همه پیامبران الهی و جانشینان آنها یک‌جا جمع شوند، کمترین اختلافی نخواهند داشت، چرا که مقصد همه آنان خداوند است.

۳- شرک سبب فرونشستن و فروماندن است.

شرک سبب فرونشستن و فروماندن و مایه ضعف و ناتوانی است و مشرک اگر نگوئیم که حرکت لرزشی دارد، حداقل درجا می‌زند و هرگز رو به جلو حرکت نمی‌کند؛ ولی توحید عامل قیام، حرکت، ترقی و تکامل است، البته منظور پیشرفت‌های مادی و صنعتی و تمدن‌های بشری نیست تا کسی بگوید امروزه مشرکان عالم، نبض قدرت صنعتی و علمی را به دست دارند، بلکه منظور تعالی روحی، اخلاقی، انسانی، معنوی و الهی است که از این کمترین پیشرفتی نصیب مشرکان نشده است.

۴- شرک سبب مذمت و نکوهش است.

شرک سبب مذمت و نکوهش است و انسان مشرک، سزاوار هرگونه مذمتی است؛ زیرا خدای جهان و مالک هستی را رها کرده و به سراغ بت‌های ساختگی رفته است، منطق و عقل را لگدمال کرده و از آن به درستی استفاده نکرده است، هم مستحق نکوهش خالق است و هم سزاوار مذمت مخلوقات و اولیاء الهی است و هم خویشتن خویش را مذمت می‌کند که چرا آلوده به شرک گردیده است.

۵- شرک سبب درماندن و بی‌یار و یاورشدن است؛

زیرا خدای قادر جهان او را به خودش واگذاشته و در تحت حمایت حق نیست، بت‌ها و معبودهای ساختگی هم که قدرتی ندارند تا به هنگام خطر به کمک و فریاد او بشتابند، اینجاست که مشرک ذلیل و بی‌یاور می‌شود و درماندگی نصیب او می‌گردد، این سه پیامد مهم از یک آیه کریمه استفاده می‌شود، آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا﴾^۱؛

و جالب اینکه آیه نمی‌گوید: معبود دیگری را با خداوند پرستش نکن، بلکه می‌گوید: اساساً معبود دیگری را در کنار الله قرار مده تا مفهوم جامع‌تری داشته باشد؛ یعنی نه در عقیده، نه در عمل، نه در دعا و تقاضا و نه در پرستش معبود، دیگری در کنار الله قرار نده که اگر چنین کنی، با مذمت و درماندگی فرو خواهی نشست. مثل این آیه در آیه دیگری می‌خوانیم:

﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾^۲؛

که سه پیامد را بیان کرده است؛ سقوط در دوزخ، ملامت و سرزنش خدا و خلق و طرد و قهر الهی است که دامن‌گیر او می‌شود.

۶- شرک موجب نابودی اعمال (محو آثار و پاداش عمل) می‌گردد؛

چرا که شرط قبولی اعمال، اعتقاد به اصل توحید است و بدون آن هیچ عملی پذیرفته نیست و شرک آتش سوزانی است که شجرهٔ اعمال آدمی را می‌سوزاند، شرک صاعقه‌ای است که تمام محصول زندگی او را به آتش می‌کشد، شرک همچون طوفانی است که اعمال انسان را متلاشی ساخته و با خود می‌برد و چه تشبیه زیبایی در قرآن کریم آمده، آنجا که می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ

الْبُعِيدُ﴾^۳؛

۱. اسراء: ۲۲.

۲. اسراء: ۳۹.

۳. ابراهیم: ۱۸.

اعمال کافران همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی، آنها توان آن را ندارند که کمترین چیزی از اعمالی را که انجام داده‌اند، به دست آورند و این گمراهی دور و درازی است.

۷- شرک موجب خسران و زیانکاری است.

شرک موجب خسران و زیانکاری است و انسان مشرک دچار بزرگ‌ترین زیان زندگی شده است؛ زیرا خویشتن را به بت‌های سنگی و چوبی فروخته است، خرد الهی خود را در پای بت‌ها به مسلخ برده است و عمر گران‌بهای خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست داده؛ ولی نتیجه‌ای عایدش نشده است و چه بسیارند کسانی که در خسران و زیانکاری‌اند؛ ولی به خیال خویش کار نیک انجام می‌دهند. این دو پیامد از این آیه قرآنی استفاده می‌شود:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أُشْرِكْتَ لَيُحِبَطَّنَّ
عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۱

۸- شرک سبب تباهی جهان هستی می‌شود؛

اگر خداوند شریکی می‌داشت و خدایان متعدد در هستی حکومت می‌کرد، هر کدام از این خدایان مخلوقات خاص خود را در پنجهٔ تدبیر و ادارهٔ خویش قرار می‌داد و هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می‌شد که با وحدت نظام حاکم بر آن سازگار نیست. افزون بر این، هر یک از خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود سعی داشتند بر دیگری برتری جویند و این سبب دیگری برای از هم‌گسیختگی نظام جهان می‌شد. در این باره قبلاً در مبحث توحید به برهان تمنع که برگرفته از آیه

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾^۱

بود اشاره کردیم و اینک به آیه مورد نظر اشاره می‌کنیم:

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا

خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۲

۹- اثر اخروی شرک.

شرک سبب شقاوت ابدی و دوزخی شدن انسان است و چه بدبختی و شقاوتی از این بالاتر که برای لحظه‌ای مشرک تا ابد در جهنم بسوزد، قرآن می‌فرماید:

﴿الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ * مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ *

الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ﴾^۳

پروردگار به دو فرشته مأمور ثبت اعمال می‌فرماید: به دوزخ بیاندازید هر انسانی را که دارای یکی از شش صفت باشد: بسیار کافر و کفر ورزنده، خودخواه و متکبر و لجوج، شدیداً مانع خیر باشد، متجاوز به حقوق دیگران یا متعدی از احکام الهی باشد، شکی توأم با بدبینی دارد یا دیگران را با گفتار و عمل خود به شک می‌اندازد و سبب گمراهی آنان گردد، و بالاخره در کنار الله، خدایانی دیگر را قرار دهد؛ یعنی مشرک باشد که شرک امّ الفساد تاریخ است و در پایان هم تأکید می‌کند که چنین کسی را در عذاب شدید بیفکنید.

۱۰- سرانجام شرک:

قرارگرفتن در زیر چتر ولایت شیطان است. انسان مشرک از ولایت الهی

۱. انبیاء: ۲۲.

۲. مومنون: ۹۱.

۳. ق: ۲۶ - ۲۴.

خارج گردیده و در ولایت شیطان داخل گردیده است و به فرموده قرآن کریم:

﴿يَا أَبَتِ لِمَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا * يَا
أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ
وَلِيًّا﴾^۱

ای پدر [منظور عمومی ابراهیم خلیل است] شیطان را پرستش نکن؛ زیرا شیطان در برابر خداوند سرکشی و عصیان نمود، ای پدر من می‌ترسم از اینکه عذابی از خداوند دامنگیرت شود و در نتیجه از اولیای شیطان شوی.

۱۱- شرک باعث پشیمانی و حسرت در دنیا و آخرت است.

آن هنگام که چشم انسان مشرک باز می‌شود و در دنیا یا در آخرت حقیقت را می‌بیند، آرزو می‌کند که ای کاش برای پروردگار خویش شریکی قرار نمی‌دادم، قرآن از زبان فرد مشرکی که به دو باغ انگور، نخل‌ها و رود خروشان و... دلبستگی پیدا کرده بود و به خدا مشرک شده بود؛ ولی پس از مدتی تمام آنها را از دست داد و متنبه شد، چنین نقل می‌کند:

﴿وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا﴾^۲؛

ای کاش هیچ‌کس را شریک پروردگار خویش نمی‌کردم.

و از زبان کافر در قیامت چنین نقل می‌کند:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۳؛

۱. مریم: ۴۵ - ۴۴.

۲. کهف: ۴۲.

۳. نیا: ۴۰.

ای کاش خاک بودم. ولی این پشیمانی و افسوس سودی به حال او ندارد.

نکته:

در قرآن کریم موارد متعددی با لیتنی یا لیتنا؛ یعنی ای کاش شروع می‌شود از جمله:

﴿يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا؛ لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا؛ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي؛^۳ يَا لَيْتَنَّا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ؛^۴ لَيْتَنَّا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولًا؛^۵

ای کاش فلانی را دوست خود نمی‌گرفتم، ای کاش دنباله‌رو پیامبر بودم، ای کاش برای زندگی جاوید خویش چیزی از پیش فرستاده بودم، کاش برمی‌گشتیم و آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم، ای کاش ما از خدا و رسول اطاعت می‌کردیم.

۱. فرقان: ۲۸.

۲. فرقان: ۲۷.

۳. حجر: ۲۴.

۴. انعام: ۲۷.

۵. احزاب: ۶۶.

نشانه‌های شرک

نشانه‌های شرک کدام است؟ صفات و ویژگی‌های مشرک چیست؟ از قرآن کریم نشانه‌هایی برای فرد مشرک استفاده می‌شود که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود.

۱- از غیر خدا اطاعت کردن.

فرد مشرک اطاعت‌کننده هواهای نفسانی است و به قول قرآن:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۱؛

و هنگامی که پیامبران سخنی بر خلاف تمایلات نفسانی آنان می‌گویند، آنها استکبار به خرج داده و زیر بار نمی‌روند و از اطاعت هوای نفس دست برنمی‌دارند، به فرموده قرآن کریم:

﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ...﴾^۲؛

۱. فرقان: ۴۳؛ جاثیه: ۲۳.

۲. بقره: ۸۷.

از شیاطین و اولیای شیطان پیروی می‌کنند که به فرموده قرآن:

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾^۱؛

پیرو طاغوت‌ها هستند، در حالی که به فرموده قرآن:

﴿وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾^۲؛

امر شده‌اند که به طاغوت کفر بورزند و به‌طور خلاصه از غیر خداوند اطاعت می‌کنند و شرک در اطاعت دارند و نمونه بارز آن بسیاری از کشورهای اسلامی است که اطاعت کننده دستورات شیطان بزرگ هستند، آنچه را که استکبار جهانی دیکته کند، انجام می‌دهند و به جای اطاعت پروردگار از غیر خدا اطاعت می‌نمایند.

در اینجا شبهه‌ای قابل طرح است. اطاعت از پیامبران، امامان و اولیای الهی نیز باید شرک در طاعت باشد. پاسخ آن روشن است؛ زیرا اطاعت از پیامبر و امام در راستای اطاعت از خداوند و در طول آن است، نه در عرض آن و نقطه مقابل آن و به امر خداوند است و در حقیقت اطاعت از خود خداوند است، بنابراین هرگز شرک محسوب نمی‌شود و عین توحید است و اگر بر فرض محال پیامبر یا امام ما را امر به منکر یا نهی از معروف نمایند، هرگز اطاعت آنها لازم نیست، بلکه اگر بر خلاف قانون الهی فرمان صادر کنند، اطاعت آنها حرام است و این قاعده کلی «لاطاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» به قوت خود محفوظ است و کمترین تخصیصی پیدا نکرده است.

۲- در مشکلات و بن‌بست‌ها خدا را می‌خوانند.

در مشکلات و بن‌بست‌ها خدا را می‌خوانند و از صمیم قلب رو به سوی خدا

۱. انعام: ۱۲۱.

۲. نساء: ۶۰.

می‌آورند و او را می‌خوانند، ولی به محض اینکه از بن‌بست رهایی یافتند و مشکل آنها حل شد، مشرک می‌شود و اسباب و علل عادی و مادی را شریک خداوند قرار می‌دهند و از خداوند غافل می‌شوند و این از اوصاف مشرکان است. قرآن کریم در این مورد می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا أَثَقَلَتِ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْنَا صَلَاحًا لَّنْكَوْنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَلَاحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱؛

و چون سنگین شد، هر دو از خداوند خویش خواستند، اگر فرزند صالحی به ما دهی از شاکران خواهیم بود، اما به هنگامی که فرزند صالحی به آنها داد، برای خدا شریکانی در این نعمت قائل شدند، خداوند برتر است از آنچه شریک او قرار می‌دهند. در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجَاوَرُونَ﴾ * ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ^۲؛

سپس هنگامی که ناراحتی‌ها به شما می‌رسد او را می‌خوانید و هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت، گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل می‌شوند.

۳- تکیه به غیر خدا.

یکی از ویژگی‌های مشرکان آن است که به غیر خداوند تکیه می‌کنند، عده‌ای به مال و ثروت خویش متکی هستند و آن را مایه دوام و خوشبختی

۱. اعراف: ۱۹۰-۱۸۹.

۲. نحل: ۵۴-۵۳.

می‌دانند، جمعی به مقام و ریاست متکی هستند، برخی به عنوان و شهرت و گروهی به علم و دانش و دسته‌ای به نیروی نظامی و تعدادی به منابع طبیعی و زیرزمینی و کسانی به علل و اسباب مادی تکیه می‌کنند و بالاخره به غیر خدا اعتماد می‌کنند. حضرت نوح به فرزندش فرمود:

یا بنی اربک معنا و لا تکن مع الکافرین؛

او در پاسخ گفت:

سَأَوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ؛

به جای تکیه به خداوند، به کوه تکیه کرد و کوه را شریک خدا قرار داد. البته نگاه ما به علل و اسباب طبیعی و مادی، اگر بدین‌گونه باشد که برای آنها تأثیر حقیقی و استقلال قائل باشیم، شرک است؛ اما اگر معتقد باشیم که نظام هستی، نظام اسباب و مسببات است و خود خداوند این اسباب و علل را قرار داده و به ما فرمان داده که تا حد امکان از این اسباب بهره بگیریم؛ ولی با این عقیده که مسبب الاسباب خدا است و تأثیر را خداوند عطا می‌کند، این عین توحید است و هرگز با شرک سازگار نیست.

۴- اعتراض و نق زدن در برابر احکام خدا.

از نشانه‌های مشرک اعتراض و در برابر احکام خداوند، نق زدن است. خداوند می‌فرماید: وقتی ما قبلهٔ مسلمانان را از بیت‌المقدس به سوی مکه معظمه تغییر دادیم، به زودی سفیهان و نابخردان خواهند گفت: چه چیز موجب تغییر قبلهٔ مسلمین گردید.

﴿سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمْ﴾؛

یا وقتی فرمان جهاد صادر می‌شود، عده‌ای می‌گویند:

﴿لَمْ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ﴾^۱؛

چرا قتال را بر ما واجب کردی؟ یا وقتی رهبری نیرومند و دانا برای قومی تعیین و نصب می‌شود، آنها می‌گویند:

﴿أَنِّي يَكُونُ لَهٗ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ

سَعَةً مِّنَ الْمَالِ﴾^۲؛

و چه بسا این اعتراض را به بهانه‌های گوناگون و با عناوین مختلف مطرح می‌کنند؛ مثلاً گاهی به بهانه روشنفکری و خردگرایی می‌گویند: می‌خواهم فلسفهٔ احکام الهی را بدانم و تا از علت و دلیل فلان حکم آگاه نشوم، در برابر آن تسلیم نیستیم، این در حالی است که همین افراد اگر مبتلا به بیماری شوند، به یک طبیب معمولی مراجعه می‌کنند و آنچه پزشک دستور دهد و نسخه تجویز کند، مو به مو اجرا می‌کنند و از فلسفه این دستورات نمی‌پرسند و اگر بپرسند هم خیلی جاها آگاه نمی‌شوند. شگفت از این انسان که در برابر یک انسانی که چند وقتی درس خوانده و چه بسا تشخیص او خطا باشد، آن‌گونه تسلیم می‌شود؛ ولی در برابر خدای عالم و آدم که علم مطلق، حکمت مطلقه، خیر محض و کمال محض است و جز خیر و سعادت بشر را نمی‌خواهد، تسلیم نمی‌شود و همچون ابلیس استکبار به خرج می‌دهد و از فلسفه احکام می‌پرسد و... متقابلاً از نشانه‌های فرد یکتاپرست و مؤمن آن است که تسلیم محض پروردگار است و آنچه از پروردگارش به او برسد، با جان و دل می‌پذیرد و به کار می‌بندد، نمونهٔ

۱. بقره: ۱۴۲.

۲. نساء: ۷۷.

۳. بقره: ۲۴۷.

کامل یکتاپرستان جهان ابراهیم و اسماعیل بودند که تسلیم محض بوده و امر الهی؛ یعنی قربانی کردن را به خوبی انجام دادند و به تعبیر قرآن:

﴿فَلَمَّا أَسْلَمًا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا﴾^۱

و هم‌چنین به قول قرآن:

﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ
وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ^۲؛ قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ
الْهُدَىٰ وَأَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۳؛ أَغْفِرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ
أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۴؛ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ
وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾^۵

۵- ترجیح غیر خداوند.

از نشانه‌های مشرک عبارت است از ترجیح غیر خداوند، به غیر خدا
دل بستگی‌اش بیشتر است، عشق او به غیر خدا بیشتر است و... به فرموده قرآن
کریم:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ
وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا

۱. صافات: ۱۰۵ - ۱۰۳.

۲. بقره: ۲۸۵.

۳. انعام: ۷۱.

۴. آل عمران: ۸۳.

۵. نساء: ۱۲۵.

أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۱

بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارید و مساکن مورد علاقه شما در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند.

ع- با یاد نام خدا قلب آنها ناراحت می‌شود.

از نشانه‌های شرک آن است که وقتی نام و یاد خدا مطرح می‌شود، قلب انسان ناراحت می‌شود و وقتی غیر خدا مطرح می‌شود (رابطه با امریکا، آزادی و لنگاری، مردم سالاری، حقوق مردم و...) شادمانی در چهره‌اش پدیدار می‌شود و لبخند رضایت بر لبانش می‌نشیند و به فرمایش قرآن کریم:

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ
وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾^۲

۷- کثرت‌گرایی، تفرق ادیان و تعدد مذاهب است.

از نشانه‌های شرک دعوت به کثرت‌گرایی، تفرق ادیان و تعدد مذاهب است، آنها دنبال پلورالیزم دینی هستند و هنگامی که به دین واحد دعوت می‌شوند که

۱. توبه: ۲۳.

۲. زمر: ۴۵.

بیاپید همانند پیامبران، دین الهی را که یک دین است و آن اسلام است، اقامه کنیم و در امر دین متفرق نشویم، این دعوت بر آنها سنگین و گران است و اگر هم مستقیماً نتوانند مخالفت کنند؛ ولی غیر مستقیم و در لفافه حرف خویش را می‌زنند و مخالفت خود را ابراز می‌کنند. قرآن می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾^۱

آیین را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. هر چند این دعوت شما بر مشرکان سخت گران است.

۸- تکذیب آیات الهی.

از نشانه‌های بارز مشرکان، کافران و بت‌پرستان تکذیب آیات الهی، رسولان حق و انکار معاد است و این یک امر همیشگی بوده و هیچ پیامبری از سوی پروردگار به رسالت مبعوث نشد، مگر اینکه مردمان زمانش وی را تکذیب کردند و از بت‌ها و معبودهای خویش دست برداشتند.

۹- در برابر آیات خداوند به شدت لجباز و متعصب هستند.

یکی از نشانه‌های شرک آن است که در برابر آیات خداوند به شدت لجباز و متعصب هستند و هنگامی که آیات روشن الهی بر آنها خوانده می‌شود، در چهره آنان آثار انکار به خوبی مشاهده می‌شود و در حقیقت هنگام شنیدن این آیات

بینات، تضادی در میان منطق زنده قرآن و تعصب جاهلانه آنان پیدا می‌شود و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند، بی‌اختیار آثار آن در چهره‌هایشان به صورت علامت انکار نقش می‌بندد. نه تنها اثر انکار در چهره نمایان می‌شود، بلکه بر اثر شدت تعصب و لجاجت نزدیک است برخیزند و با مشت‌های گره کرده خود به کسانی که آیات ما را بر آنها می‌خوانند، حمله کنند، در حالی که انسان اهل منطق این‌گونه نیست. قرآن در این باره می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا

الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتُلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا...﴾^۱

هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، در چهرهٔ کافران آثار انکار مشاهده می‌کنی، آن‌چنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آنها می‌خوانند، حمله کنند.

البته نشانه‌های شرک منحصر به موارد مذکور نیست و اینها از باب نمونه

بود.

مراتب و درجات شرک

همان‌گونه که توحید دارای مراتب و درجات گوناگون بود، همین‌طور شرک نیز دارای مراتب مختلفی است و در مقابل هر یک از مراتب توحید یکی از مراتب شرک واقع می‌شود.

۱- شرک ذاتی

شرک ذاتی در برابر توحید در ذات است، توحید ذاتی دو نوع داشت؛ شرک ذاتی نیز دو شعبه دارد که به قرینه مقابله شناخته می‌شود، یکی مرکب‌بودن آن ذات از اجزاء و به دیگر سخن، کثرت درون ذاتی داشتن و دیگری کنیبربودن و متعدد بودن؛ یعنی در خارج دو یا چندین واجب‌الوجود باشد و به دیگر سخن، کثرت برون ذاتی داشتن و هرکس ذات الهی را مرکب از اجزاء بداند، دچار شرک ذاتی است چه بداند و چه نداند و هرکس آن ذات را متعدد بداند؛ یعنی معتقد به دو خدا باشد (ثنویه) یا معتقد به سه خدا باشد (تثلیثی‌ها) یا معتقد به خدایان کثیر باشد؛ دچار شرک ذاتی در بخش واحدیت است و بالملازمه دچار شرک ذاتی در بخش احدیت خواهد بود؛ زیرا تعدد و تکثر وجودی، قهراً هر کدام غیر از دیگری و هر کدام مرکب از وجود و عدم یا وجود و ماهیت می‌شوند و با احدیت سازگار نیست. کلیه برهان‌هایی که در دو بخش توحید ذاتی آوردیم، برای نفی و ابطال

شرک ذاتی کفایت می‌کند و بلکه از راه نفی شرک به توحید رسیدیم؛ زیرا توحید و شرک دو ضد هستند که سوم ندارند و با نفی یکی از آن‌دو دیگری اثبات می‌گردد و بنابراین نیازی نداریم که جداگانه برای ابطال شرک ذاتی برهان اقامه کنیم. مطلبی که قابل ذکر است بیان پاره‌ای از مذهب‌های مبتلا به شرک ذاتی است، از قبیل مجسمه (کسانی که خداوند را جسم می‌دانند) که مبتلا به شعبه اول از شرک در ذات هستند و نیز مشبّهه (کسانی که خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌کنند، مثلاً می‌گویند: خداوند شبیه انسان است) که مبتلا به شرک ذاتی در هر دو شعبهٔ آن هستند و کلیه کسانی که طرفدار رؤیت پروردگار با چشم سر هستند، چه در دنیا؛ مثل قوم جناب موسی که تقاضای رؤیت نمودند، و چه در آخرت؛ مثل بسیاری از مسلمانان اشعری مسلک که معتقدند خداوند را در روز قیامت با چشم سر می‌توان دید و... اینها نیز مبتلا به شرک ذاتی هستند، از این زاویه که عقیده به چند واجب‌الوجود ندارند و شرک در واحدیت ندارند؛ ولی آن ذات را جسمانی و مادی و مرکب از اجزاء می‌دانند و شرک در احدیت دارند و در قرآن کریم به پنج گروه منحرف از جاده توحید در ذات و مبتلا به شرک ذاتی اشاره شده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...﴾^۱

و ما به چهار گروه از آنها اشاره کرده و سخن آنها را مطرح کرده و مورد نقد قرار می‌دهیم.

۱- مسیحیان ۲- یهودیان ۳- مجوسیان ۴- مشرکان

مسیحیان یا تثلیث مسیحی

بزرگ‌ترین انحرافی که در جهان مسیحیت پیش آمده، جریان تثلیث است و امروزه در میان مسیحیان کسی نیست که طرفدار تثلیث نباشد و همان‌گونه که اعتقاد به توحید و یگانگی در میان ما مسلمانان قطعی و مسلم است، همین‌طور اعتقاد به تثلیث در میان مسیحیان عمومیت دارد و خلاصه‌ سخن آنها این است که خداوند سه‌گانه است و در عین حال یگانه است یا یگانه است در عین اینکه سه‌گانه است و شگفت‌انگیزتر آنکه هم وحدت و یگانگی را حقیقی می‌دانند و هم سه‌گانگی و کثرت را حقیقی و واقعی می‌شمارند؛ زیرا اگر وحدت را حقیقی و کثرت را مجازی می‌دانستند، بارشان سبک‌تر بود و اگر سه‌گانه بودن را حقیقی و وحدت را مجازی و ادعایی می‌دانستند، باز تکلیفشان روشن بود؛ ولی مبتلا به کوسه و ریش پهن شده‌اند؛ یعنی هم خداوند را سه‌گانه می‌دانند و قائل به اقانیم ثلاثه (اقنوم‌های سه‌گانه، اقنوم؛ یعنی اصل یا ذات) هستند و به سه ذات و طبیعت جداگانه معتقدند (خدای پدر، پسر و روح القدس) و هم برای فرار از برچسب شرک و برای ارائه‌دادن اینکه یکتاپرست هستند، می‌گویند: این سه ذات و حقیقت یگانه هستند و اینجا است که وقتی به آنها اعتراض می‌شود که این مطلب با بدهت عقل سازگار نیست و کودکان نیز می‌فهمند که $(۱ = ۳)$ معنی ندارد و هرگز یک، سه نیست و سه، یک نیست و این سخن تناقض آشکار است، در پاسخ می‌گویند: حوزه دین، حوزه دخالت عقل نیست، بلکه میدان تعبّد و قلب است؛ یعنی گرچه عقلاً قابل قبول نیست؛ ولی عقل نمی‌فهمد و باید تعبداً این مطلب را بپذیرید و از اینجا است که مسئله جدایی دین از عقل و خردورزی و تضاد عقل و دین و علم و دین مطرح می‌شود و مسیحیت در یک بن‌بست عجیبی گرفتار می‌آید و بعضی‌ها ناجوانمردانه این مطلب را به همه ادیان الهی نسبت می‌دهند و دین و مذهب را به ستیز با عقل و علم متهم می‌کنند و آن را ضدّ خردورزی و دانش می‌دانند در حالی که دامان اسلام ناب، منزّه و مبرا از این

تَهْمَت‌ها است و بیشترین اهتمام را به علم و دانش در همهٔ ابعاد مادی و معنوی آن داده‌است و ملاک برتری انسان را عقل و خرد او دانسته است. به هرحال مسیحیت مبتلا به شرک ذاتی است و عقیده به سه خدا دارد (خدای پدر، پسر و روح القدس) و خداوند را یکی از آن سه یا سومین آنها می‌داند. البته این عقیده خرافی در اناجیل اربعه (با همه تحریف‌هایی که شده‌اند) اصلاً به چشم نمی‌خورد و بنابراین محققان مسیحی برآنند که سرچشمه تثلیث در اناجیل مخفی و ناپیدا است و از نظر تاریخی برخی برآنند که از قرن سوم میلادی به بعد در میان مسیحیان عقیده به تثلیث پیدا شد و سرچشمه آن یا غلو، عراق و زیاده‌روی است (که بیشتر انسان‌ها دربارهٔ رهبران و بزرگان خود بدان مبتلا می‌شوند و به همین جهت دین اسلام به شدت از آن منع کرده و غالیان را در زمرهٔ کافران برشمرده است) و آیاتی از قرآن به این امر اشاره دارد که قبلاً در سرچشمه‌ها و ریشه‌های شرک بیان شد و یا آمیزش مسیحیان با اقوام دیگر است که بعضی احتمال داده‌اند که اصولاً تثلیث نصاری از ثلوث هندی (سه‌گانه‌پرستی هندوها که عقیده به خدایان سه‌گانه؛ یعنی برهما - فیشنو - سیفا داشتند) گرفته شده است و اینها وقتی به دین مسیحیت گرویدند، بقایای پندارهای باطل خود را به مسیحیت سرایت دادند.^۱

به هر حال عقیده به تثلیث به دلایل گوناگون باطل است.

دلایل ابطال تثلیث

تثلیث هم به دلایل عقلی باطل است و هم به دلایل نقلی و قرآنی.

دلیل عقلی:

اولاً: دلایل گوناگونی که در بحث توحید در ذات برای یگانگی ذات خداوند

۱. دائرة المعارف قرن بیستم: فرید وجدی، ماده ثلوث.

آوردیم، هرگونه دوگانگی، سه‌گانگی و تعدد را از خدا نفی می‌کند، وقتی ثابت شد که خداوند وجودی مطلق و بی‌نهایت است و ماهیت، چیستی و حد ندارد و نیز صرف‌الوجود است و عدم و نیستی در آن ذات راه ندارد، دیگر فرض تعدد و دوگانگی معنی ندارد؛ زیرا اگر دو یا چند بی‌نهایت فرض کنیم، قهراً هر کدام متناهی خواهند بود؛ چون وجود هر کدام فاقد ویژگی وجودهای دیگر است و همه محدودند و چون ذات خداوند یک وجود غیر متناهی است، هرگز نمی‌تواند تعدد داشته باشد.

ثانیاً: از طرفداران تثلیث می‌پرسیم: آیا شما این سه اصل یا سه اقوم را سه حقیقت جدا و ممتاز از یکدیگر می‌دانید و یا هر سه را طبیعت واحده و یک حقیقت مرکب می‌دانید؟ اگر سه حقیقت جدا می‌دانید با توحید در واحدیت منافات دارد و برهان‌های این بخش از توحید نظریه شما را باطل می‌کند و اگر مجموع مرکب می‌دانید با توحید در احدیت منافات دارد و برهان‌های این بخش ردّ تثلیث است و شما سخنی قابل قبول ندارید.

ثالثاً: تناقض آشکار در کلام شما وجود دارد و آن اینکه ذاتی در عین حال که کثیر است، واحد باشد و در عین حال که واحد است، کثیر باشد (هم یگانه است و هم سه‌گانه) و این اجتماع دو نقیض است و محال بودن آن از بدیهی‌ترین احکام عقل نظری است و هیچ توجیهی برای آن ندارید.

رابعاً: تردیدی نیست در اینکه عیسای مسیح علیه السلام محکوم به قوانین جهان طبیعت بود و خود مسیحیان نیز قبول دارند که وی مدتی در رحم حضرت مریم بود و دوران جنینی را سپری کرده، سپس مثل سایر نوزادان انسانی از مادر متولد شده و در دامان مادر نشو و نما پیدا کرده است و همانند دیگر انسان‌ها نیاز به آب و غذا داشته و محکوم به فنا بوده و دارای زمان، مکان، تغییر و تحول بوده و یک‌زمانی نبود و بعد هم به عقیده خود مسیحیان فدا شد و کشته گردید و به صلیب کشیده شد و نیاز به لباس و پوشش داشت و خواب و بیداری داشت و...

که تمام اینها از احکام موجود مادی و محدود است و این امور هرگز با الوهیت و خدابدون سازگار نیست؛ زیرا در مباحث توحیدی اثبات شد که خداوند نامتناهی است و محدود به زمان، مکان و... نیست و نیز مستقل علی‌الاطلاق و غنی‌بالذات است و نیازی ندارد و در مباحث صفات سلبيه هم خواهد آمد که خداوند جسم و جسمانی نیست و احکام و عوارض اجسام و مادیات را ندارد. بنابراین از نظر عقلی هرگز نمی‌توان گفت: عیسی مسیح خداست.

خامساً: مسیحیان عیسی مسیح را خدای پسر می‌دانند و او را فرزند خدای پدر می‌دانند و به زودی بحث خواهیم کرد که به حکم عقل و نقل وجود فرزند برای خداوند عالم از محالات است.

دلیل نقلی:

قرآن کریم به بیانان‌های گوناگون خدابدون مسیح را رد کرده و به صراحت می‌فرماید: آنان که عیسی مسیح را خدا می‌دانند (مسیحیان)، کافرند و در ادامه به برخی از آیات اشاره می‌کنیم.

۱- ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ﴾؛

این آیه یک پاسخ نقضی به مسیحیان است، زیرا آنان از این جهت عیسی را پسر خداوند و بلکه خود خداوند می‌دانستند که وی پدر نداشت و تنها از مادری پاک‌دامن متولد شد و از این رو او را فرزند خدا می‌خوانند، خوب اگر به این دلیل عیسی فرزند خدا، بلکه خود خدا باشد، باید به طریق اولی حضرت آدم، فرزند خدا باشد و آدم سزاوارتر به این منصب است، زیرا نه پدر دارد و نه مادر، در حالی که مسیحیان برای آدم ابوالبشر این مقام را قائل نیستند.

۲- ﴿بَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِينُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا﴾^۱

ای اهل کتاب در دین خود غلو [زیاده‌روی] نکنید و درباره خدا غیر از حق نگویید. مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه [مخلوق] اوست، که او را به مریم القا نمود و روحی [شایسته] از طرف او بود، بنابراین ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگویید خداوند سه‌گانه است، از این سخن خودداری کنید که به سود شما نیست، خدا تنها معبود یگانه است، او منزه است که فرزندی داشته باشد، بلکه از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آنها خداوند کافی است.

در آیه بالا چهار نکته وجود دارد که هر کدام دلیل بر ابطال تثلیث و الوهیت حضرت عیسی است.

الف: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»؛ عیسی فقط فرزند مریم بود و با کلمه انما آمده؛ یعنی مسیح فقط فرزند مریم مقدس است و کسی توهم نکند که او فرزند خدا هم هست و اصلاً چگونه ممکن است کسی که محکوم و شامل قانون‌های طبیعت و تغییرات جهان ماده است، خداوند ازلی و ابدی باشد؟

ب: «رسول الله»؛ یعنی مسیح فرستادهٔ خدا است و این موقعیت تناسبی با الوهیت ندارد و کلمات مسیح در اناجیل هم حاکی از نبوت و رسالت او برای هدایت انسان‌ها است نه الوهیت و خدایی او.

ج: «و کلمه القاه الی مریم»؛ عیسی کلمه خدا بود که به مریم القا شد و این اشاره به مخلوق بودن مسیح است؛ زیرا همان‌طور که کلمات مخلوق ما هستند، موجودات عالم نیز کلمات الهی و مخلوقات اویند و این با الوهیت و خدایی سازگار نیست.

د: «و روح منه»؛ عیسی روحی است که از طرف خدا آفریده شده، البته این تعبیر موجب سوء استفاده بعضی شده و گفته‌اند عیسی جزئی از خداوند بود و کلمهٔ «منه» را شاهد گرفته‌اند؛ ولی "من" در این‌گونه موارد برای تبعیض نیست، بلکه برای بیان سرچشمهٔ پیدایش چیزی است و همین تعبیر در مورد آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز آمده که:

﴿و نفخت فيه من روحي﴾

و خود مسیحیان هم قبول ندارند که آدم جزئی از خداوند باشد.

۳- ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنَ أَنْصَارٍ * لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾^۲

۱. حجر: ۲۹؛ ص: ۷۲.

۲. مائده: ۷۳ - ۷۲.

آنها گفتند خداوند همان مسیح بن مریم است، به طور مسلم کافر شدند و خود مسیح گفت: ای بنی اسرائیل خداوند یگانه‌ای را که پروردگار من و شما است، پرستش کنید چه اینکه هرکس شریکی برای او قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او دوزخ است و ستم‌کاران یار و یابوری ندارند. آنها گفتند: خداوند یکی از سه خدا است، به طور مسلم کافر شدند و معبودی جز خدای یگانه وجود ندارد.

۴- ﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ ... * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا﴾^۱

مسیح فرزند مریم فقط فرستاده خدا بود، پیش از وی نیز فرستادگان دیگری بودند، مادرش نیز زن بسیار راست‌گویی بود، هر دو غذا می‌خوردند [با این حال چگونه دعوی الوهیت مسیح و عبادت مادرش مریم می‌کنید؟] بگو: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و غیر از حق نگوئید و از هوس‌های جمعیتی که پیشتر از این گمراه شدند و دیگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید.

۵- ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۲

۱. همان: ۷۵ و ۷۷.

۲. مائده: ۱۷.

همانا کسانی که گفتند: مسیح فرزند مریم، خداوند است کافر شدند، به آنان بگو: اگر خداوند بخواهد مسیح فرزند مریم و مادرش و همه موجودات روی زمین را هلاک کند، چه کسی می‌تواند ممانعت کند؟ این آیه از راه قدرت خداوند بر هلاک کردن عیسی وارد شده و بر بشر ضعیف بودن عیسی و خدانبودن او استدلال کرده است که بهترین دلیل است؛ زیرا اگر مسیح خداوند بود، قابل هلاک و نابودی نبود و کسی قدرت نداشت او را از بین ببرد.

حاصل کلام: مسیحیان برای خداوند شریک قائل شدند و از این رو کافر

گردیدند.

یهودیان

آنچه از نظر تاریخ و قرآن کریم مسلم است، وجود امتیازات بی‌موردی است که اهل کتاب و به‌ویژه یهود برای خویش قائل بودند و یکی از این امتیازات آن است که یهود و نصاری هر کدام خویش را فرزندان و دوستان خداوند می‌دانستند و به نقل قرآن کریم:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ﴾

البته آنها خود را حقیقتاً فرزند خدا نمی‌دانستند، تنها مسیحیان عیسی مسیح را فرزند حقیقی خدا می‌دانند و به آن تصریح می‌کنند؛ ولی منظورشان از انتخاب این نام و عنوان برای خود، این بود که بگویند: رابطهٔ خاصی با خدا دارند و گویا هرکس از نژاد آنها و جزء جمعیت آنها شود، از دوستان و فرزندان خدا است، گرچه اعمال نیک نداشته باشد. اما در آیه دیگری قرآن کریم از زبان یهود و نصاری چنین آورده:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ

اللَّهِ...﴾^۱

اینکه نصاری می‌گفتند حضرت مسیح پسر خدا است، جای بحث نیست و الان نیز همه مسیحیان جهان چنین باور می‌دارند و قبلاً در تثلیث مسیحی بیان شد، اما اینکه یهودیان عزیر را فرزند خدا می‌دانستند، جای بحث دارد و آنچه مسلم است اینکه امروزه در دنیا کسی از یهودیان قائل به پسر خدا بودن عزیر نیست؛ ولی از اینکه قرآن این مطلب را طرح کرده و رسول خدا ﷺ هم در احتجاجی اشکال نقض فرموده‌اند که اگر عزیر را به خاطر خدمات بزرگش فرزند خدا می‌دانید، پس چرا این نام را بر موسی که بسیار بیش از عزیر به شما خدمت کرده است، نمی‌گذارید؟ و آنان هم جوابی نداشتند و سکوت کردند.^۲ از این استفاده می‌کنیم که در زمان پیامبر اسلام حداقل گروهی از یهود چنین عقیده باطلی داشته‌اند که قرآن طرح کرده و گرنه مطرح نمی‌کرد. حال سزاوار است بدانیم که عزیر کیست؟

عزیر در تاریخ یهود موقعیت خاصی دارد، تا آنجا که بعضی اساس ملیت و درخشش تاریخی این جمعیت را به او نسبت می‌دهند و در واقع او خدمت بزرگی به این آیین کرد؛ زیرا هنگامی که در واقعه بخت‌النصر پادشاه بابل، وضع یهود به‌وسیله او به کلی درهم ریخته شد، شهرهای آنها به دست سربازان بخت‌النصر افتاد و معبدشان ویران و کتاب آنها تورات سوزانده شد، مردانشان به قتل رسیدند و زنان و کودکانشان اسیر و به بابل انتقال یافتند و حدود یک قرن در آنجا بودند، سپس هنگامی که کورش، پادشاه ایران، بابل را فتح کرد، عزیر که یکی از بزرگان یهود در آن روز بود، نزد وی آمد و برای آنها شفاعت کرد، او موافقت کرد

۱. توبه: ۳۰.

۲. تفسیر نور الثقلین: ج ۲، ص ۲۰۵.

که یهود به شهرهایشان بازگردند و از نو تورات نوشته شود. در این هنگام او طبق آنچه در خاطرش از گفته‌های پیشینیان یهود باقی مانده بود، تورات را از نو نوشت. به همین دلیل یهود او را یکی از نجات‌دهندگان و زنده‌کنندگان آیین خویش می‌دانند و به همین جهت برای او احترام بسیاری قائلند^۱، این موضوع سبب شد که گروهی از یهود لقب ابن‌الله (فرزند خدا) را برای او انتخاب کنند، و کم‌کم آن‌چنان که روش عوام است گروهی این را بر مفهوم حقیقی حمل کردند و او را به راستی فرزند خدا پنداشتند؛ زیرا هم آنها را از آوارگی نجات داده بود و هم به‌وسیلهٔ بازنویسی تورات به دینشان سر و سامان بخشید.^۲

به هر حال قائلین به فرزند خدایان عزیز، همانند طرفداران فرزند خدایان عیسی عقیدهٔ باطلی دارند و افزون بر پاسخ نقضی که از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شد، پاسخ اصلی آن است که خداوند مرکب نیست تا جزئی از او به صورت نطفه جدا شود و در سایه تربیت رشد کند و پسر خدا گردد، خداوند جسم و جسمانی نیست تا دارای همسر و فرزند باشد و بالجمله دلایل احدیّت و بساطت ذات و نیز واحدیّت و بی‌مانند بودن ذات و بحث‌های جسم‌نبودن و مادی‌نبودن خداوند، این عقیدهٔ خرافی را نفی می‌کند.

مجوسیان

به‌طور کلی فرقه‌های ثنویّه چه زرتشتیان، چه مانویان، چه مزدکیان و... عقیده به دو مبدأ داشتند و جهان را دو قطبی می‌دانستند؛ یکی یزدان پاک و مبدأ خیرات و دیگری اهریمن و مبدأ شرور و دربارهٔ این گروه در بحث شرک در خالقیت مطالبی خواهیم آورد؛ زیرا احتمالاتی وجود دارد که طبق برخی از

۱. تفسیر نمونه: ج ۷، ص ۳۶۲ - ۳۶۱ به نقل از تفسیر المیزان: ج ۹، ص ۲۵۳؛ تفسیر المنار: ج ۱۰، ص ۳۲۲.

۲. تفسیر نمونه: ج ۷، ص ۳۶۲.

احتمالات، اینها عقیده به شرک ذاتی دارند و به دو اصل قدیم قائلند و طبق برخی احتمالات واجب‌الوجود را یگانه می‌دانند؛ ولی قدر مسلم شرک در خالقیت است که خواهد آمد.

مشرکان یا بت‌پرستان عرب

از آیات متعدد قرآن کریم استفاده می‌شود که کسانی برای خداوند پسران و دخترانی قائل بودند و ناآگاهانه خداوند را پدر این فرزندان می‌دانستند:

﴿وَحَرِّقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾^۱؛

اما اینکه چه طوائفی برای خدا پسرانی قائل بودند، قرآن نام دو گروه را برده است؛ یکی مسیحیان که عقیده داشتند عیسی پسر خدا است و دیگری یهود که عزیر را فرزند خدا می‌دانستند و در گذشته بحث شد. اما اینکه چه کسانی برای خداوند، دختران قائل بودند، از آیات متعددی استفاده می‌شود که مشرکان قریش چنین عقیده‌ای داشتند.

اولاً: فرشتگان را مؤنث می‌دانستند:

﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا﴾^۲؛

ثانیاً: آنها را دختران خدا می‌دانستند و معتقد بودند که خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند:

﴿وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا﴾^۳؛

مشرکان عرب میان خداوند و میان جن یک‌نوع رابطه خویشاوندی قائل بودند و سرچشمه این اعتقاد که فرشتگان دختران خدا هستند و از جنس مؤنث

۱. انعام: ۱۰۰.

۲. زخرف: ۱۹.

۳. صافات: ۱۵۸.

می‌باشند یا تقلید از گذشتگان است و این پندار از بقایای خرافات اقوام گذشته است که به عرب جاهل رسیده بود و یا به‌خاطر این بود که فرشتگان از نظرها پنهان‌اند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت، یا به خاطر لطافت وجود فرشتگان بود، چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیف‌تری است.

به هر حال این عقیده نیز گونه‌ای از شرک در ذات است، چرا که لازمهٔ آن جزءداشتن خداوند و نتیجه‌اش ترکیب ذات پاک خداوندی است (زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می‌شود و با هم ترکیب می‌گردد و هسته‌بندی فرزند از آن آغاز می‌شود) و به حکم دلایل گوناگون عقلی و نقلی، پروردگار بسیط از هر جهت است و ترکیب و جزءداشتن ویژه ممکنات است و هرگز در ذات واجب‌الوجود راه ندارد. افزون بر این قرآن کریم در آیات گوناگون پاسخ‌های متقنی از این عقیدهٔ باطل داده و آن را ابطال نموده است که در ادامه به برخی از آیات اشاره می‌کنیم؛ در برخی از آیات اصل دختربودن فرشتگان و از جنس زن بودن آنها رد شده است.

۱- ﴿وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ﴾؛

آنان فرشتگانی را که بندگان خدا هستند، مونث و زن قرار دادند [و چنین عقیدهٔ باطلی دارند] از آنها بپرس: آیا آنان به هنگام آفرینش فرشتگان بودند و دیدند و شاهد بودند که خدا فرشته را مونث آفرید؟
این استفهام انکاری است؛ یعنی خودشان قبول دارند که نبوده‌اند و ندیده‌اند، پس چگونه بی‌جهت ادعا می‌کنند که ملائک از جنس زن می‌باشند؟

۲- ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ
* وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ
الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۱؛

آنان که ایمان به قیامت ندارند، فرشتگان را زن و مؤنث می‌نامند، در حالی که هیچ علم [دلیل و برهان قاطع] بر این نام‌گذاری ندارند و تنها از ظن و گمان پیروی می‌کنند [گمانه‌زنی‌های بی‌جا دارند] به راستی که گمان انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند و سر سوزنی به حال او سودمند نیست. و در آیات بیشتری دختر خدا بودن فرشتگان را رد می‌کند که در ادامه به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم.

۱. ﴿أَتَىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ﴾^۲؛

ریشه عقیدهٔ مشرکان این بود که برای خدا همسری از جن فرض می‌کردند و فرشتگان را نتیجه ازدواج خدا با جن می‌دانستند، این آیه اصل ریشه را می‌زند که خداوند همسری ندارد، تا فرزندی داشته باشد. (و دلیل همسرنداشتن روشن است؛ زیرا خداوند جسمانی و مادی نیست تا غریزه و تمایلات و نیازهای جسمی و جنسی داشته باشد).

۲. ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا...﴾^۳؛

این آیه پاسخ نقضی است؛ ای مشرکان بی‌انصاف شما خود از شنیدن نام دختران ننگ و عار داشتید و تولد او را در خانه خود مایه بدبختی و سرشکستگی می‌پنداشتید. آن‌گاه چگونه می‌گویید: پروردگارتان پسران را سهم شما و دختران

۱. نجم: ۲۷.

۲. انعام: ۱۰۱.

۳. اسراء: ۴۰.

را سهم خود قرار داد و انتخاب کرد؟! البته هدف قرآن کوبیدن جنس زن و دختر نیست، قرآن برای کوبیدن سنت‌های جاهلی آمده است، بلکه هدف این است که آنها را با منطق خودشان محکوم سازد که شما چگونه افراد نادانی هستید و برای پروردگارتان چیزی قائل می‌شوید که خود از آن ننگ دارید؟

۳. «وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ»^۱

مشركان برای خداوندی که از هرگونه آرایش جسمانی پاک است، دخترانی قائل می‌شدند و معتقد بودند که فرشتگان، دختران خدایند؛ ولی برای خودشان آنچه را میل داشتند، قائل می‌شدند و هرگز حاضر نبودند دختران را به خود نسبت دهند. خداوند فرزندی ندارد. تاکنون آراء گروه‌های خاصی از قبیل مسیحیان، یهودیان و بت‌پرستان عرب دربارهٔ پسران یا دختران خداوند مطرح بود، اینک یک بحث کلی مطرح است و کاری به گروه خاصی نداریم. اصولاً آیا فرض فرزند خدا و قراردادن فرزند برای خداوند در منطق عقل و نقل، فرض صحیح و معقولی است یا خیر؟ پاسخ روشن است و عقل و نقل این مطلب را نفی می‌کند و خداوند را برتر و بالاتر از این مقولات می‌دانند؛ اما در منطق خرد ناب؛

اولا: حقیقت فرزند بودن آن است که یک موجود زنده، بخشی از وجود خویش را (نطفه که جزئی از وجود اوست) تجزیه کند و با تربیت تدریجی آن را فرد دیگری از نوع خود و مماثل خود قرار دهد تا تمام آثاری که بر اصل بار می‌شد، بر فرع نیز بار شود و چنین چیزی بر خداوند محال است؛ زیرا لازمهٔ آن جسم بودن، مرکب بودن و مادی بودن خداوند است و در مباحث توحید ذات به اثبات رسید که خداوند بسیط‌الحقیقه به تمام معنی‌الکلمه است و نیز در بخش صفات الهی خواهد آمد که او نه جسم است، نه مادی، نه دارای عوارض جسم و ...

ثانیاً: انسان برای یکی از چند جهت نیاز به فرزند دارد:

الف: عمرش محدود است و به زودی پایان می‌پذیرد و بنابراین برای بقاء نسل خود نیاز به تولید مثل دارد.

ب: نیروهایش محدود است و به تنهایی از عهده خیلی از کارها بر نمی‌آید و یار و یاور می‌طلبد.

ج: از تنهایی وحشت دارد و برای خویش همدمی می‌طلبد.

د: بیماری، فقر، پیری، فرتوتی و ده‌ها خطر دیگر در کمین اوست و برای روز مبادا عصای دست، نور چشم، قوت بازو و... لازم دارد.

هـ: احساسات و عواطف دارد و برای ارضاء و اشباع آنها و ابراز محبت، فرزند می‌خواهد.

اینها و امثال اینها عوامل فرزندداری در انسان و دیگر موجودات زنده است و هیچ‌یک از این عوامل درباره خدا معنی و مفهوم ندارد، نه حیات او محدود و پایان‌پذیر است، (چرا که ازلی و ابدی و حی لا یموت است) نه توان و قدرتش محدود است (چرا که او بر هر چیزی توانا است) و نه احساس تنهایی و وحشت از تنهایی برای او مفهوم دارد و نه فقر، بیماری، کهنسالی و تغییر احوال و حلول حوادث و عروض عوارض در وجود او راه دارد، نه دارای احساسات و عواطف بشری است، بنابراین فرض وجود فرزند برای خداوند، معقول نخواهد بود. او غنی مطلق است و نیازی ندارد تا برای رفع نیازهایش دست به دامن فرزندان یا فرزندان شود.

اما از دیدگاه قرآن کریم، آیات فراوانی با بیانات گوناگون فرزند را از خداوند نفی کرده است.

۱- ﴿وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ﴾؛^۱

کافران برای خداوند از بندگان او جزئی قرار دادند، همانا انسان بسیار کفران‌کننده آشکاری است.

همان‌گونه که در گذشته در دلیل عقلی نخست آوردیم، در این آیه نیز به صراحت تعبیر به جزء شده و فرزند خدا بودن؛ یعنی جزئی از وجود او بودن که با بساطت ذات از هر جهت سازگار نیست.

۲- ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا * إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾^۱

آنها گفتند خداوند رحمن فرزندی برای خود اختیار کرده! چه سخن زشت و زنده‌ای آوردید. نزدیک است آسمان‌ها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوه‌ها به شدت فرو ریزد از این روی که برای خداوند رحمان فرزندی ادعا کردند و هرگز سزاوار نیست که او فرزندی برگزیند. تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بندهٔ او می‌باشند.

در این آیه به چهار بیان روشن، اتخاذ ولد از سوی پروردگار نفی شده است؛

اول: نقل سخنان مشرکان، سپس تقبیح آنان که چیز ناموزون را آورده‌اند.

دوم: بیان بزرگی گناه و خطای ادعای مشرکان است و گویی تمام جهان هستی که بر پایه توحید بنا شده از این نسبت ناروا به لرزه درمی‌آید.

سوم: هماهنگ با برهان دوم عقلی که در گذشته آوردیم، می‌فرماید: اصلاً سزاوار نیست که پروردگار فرزندی داشته باشد؛ زیرا عوامل نیاز به فرزند بیان شد و هیچ‌کدام از آنها در ذات خداوند راه ندارد. چهارم: می‌فرماید: منحصرأ تمام

کسانی که در آسمان‌ها [فرشتگان] و زمین [عیسی مسیح و عزیر و...] بنده خدا هستند و خدا را می‌پرستند و معنی ندارد که جزء خدا، عبادت‌کننده خود خدا باشد.

۳- ﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

مشرکان، مسیحیان و یهودیان عقیده داشتند که خداوند دارای فرزند است و قرآن کریم در این آیه از دو راه پاسخ می‌دهد؛

الف: خداوند از هر عیب و نقصی منزّه و از همه چیز بی‌نیاز است، پس نیاز به فرزند هم ندارد و عوامل نیاز به فرزند، در او منتفی است. او مالک همه موجودات است که در آسمان‌ها و زمین هستند، با این حال چه معنی دارد که او فرزندی برای خود انتخاب کند، تا مایه آرامش او باشد.

ب: هر کس ادعایی دارد، باید دلیلی بر مدّعی خود اقامه کند، آیا شما بر این سخن دلیلی دارید؟ خیر، هیچ دلیلی ندارید با این حال آیا به خدا نسبتی می‌دهید که از آن آگاهی ندارید؟

۴- ﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾^۲

پروردگاری که مالک آسمان‌ها و زمین است و فرزندی برای خود نگرفته است و شریکی در مالکیت هستی ندارد و او همه چیز را آفریده، پس اندازه‌گیری نموده است. و معقول نیست که خدایی که مالک و خالق همه موجودات است و نسبت او به همه حقایق جهان یکسان است، برخی را فرزند خویش برگزیند و

۱. یونس: ۶۸

۲. فرقان: ۲

حقیقتاً فرزند داشته باشد.

۵- ﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾^۱

خداوند به پیامبرش قرآن را نازل کرد تا کسانی را که می‌گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده، انذار کند، نه آنان بر این ادعای خود علمی داشتند و نه پدران آنها، بزرگ است کلمه‌ای که از دهان آنان خارج می‌شود، و جز دروغ نمی‌گویند.

در این آیه نیز روی بی‌مدرک بودن سخن مشرکان تکیه شده که هیچ دلیلی ندارند و بی‌جهت ادعا می‌کنند.

۶- ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^۲

بگو اگر خداوند فرزندی داشت، من نخستین عبادت‌کنندگان او بودم؛

یعنی من سزاوارترم که دم از فرزند خدا بزنم و در برابر او کرنش کنم، ولی هرگز چنین نبوده و نخواهد بود.

۷- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۳

این سوره که به سوره توحید یا اخلاص معروف است، یک دوره معارف توحیدی را در خود جای داده است و محل شاهد ما جمله «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ»

۱. کهف: ۵ - ۴.

۲. زخرف: ۸۱.

۳. توحید.

است؛ یعنی خداوند نزاده و زاده نشده است، بر خلاف نصاری، یهود و مشرکان عرب که برای خداوند فرزندی یا پدری قائل بودند. البته از برخی روایات استفاده می‌شود که تولد در آیه معنای وسیع‌تری دارد و هر گونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می‌کند، چنان‌که در نامه‌ای که امام حسین علیه السلام در پاسخ اهل بصره در تفسیر صمد مرقوم فرمود، جمله «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» چنین تفسیر شده:

لم یلد؛ یعنی چیزی از او خارج نشد، نه اشیاء مادی مانند فرزند و سایر اشیایی که از مخلوقین خارج می‌شود (مانند شیر از پستان مادر) و نه چیز لطیف؛ مانند نفس و نه عوارض گوناگون؛ مانند خواب، خیال، اندوه، حزن، خوشحالی، خنده، گریه، خوف، رجاء، شوق، ملالت، گرسنگی و سیری، خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود و نیز برتر از آن است که او متولد از شی مادی و لطیف گردد...؛ مانند خارج شدن موجود زنده‌ای از موجود دیگر و گیاه از زمین و آب از چشم و میوه از درختان و خارج شدن اشیاء لطیف از منابعش؛ مانند دیدن از چشم، شنیدن از گوش، استشمام از بینی، چشیدن از دهان، سخن از زبان، معرفت و تشخیص از دل و جرعه آتش از سنگ.^۱

انتخاب فرزند

در آیات فراوانی تعبیر به «اتَّخَذَ» یا «يَتَّخِذُ» شده؛^۲ یعنی انتخاب و اختیار فرزند. مشرکان می‌گفتند: خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده، این تعبیر نشان می‌دهد که آنها معتقد بودند فرزندی از خدا متولد نشده، بلکه می‌گفتند خدا موجودی را به فرزندی خود برگزیده است، درست همانند کسانی که از آنها فرزند

۱. تفسیر نمونه: ج ۲۷، ص ۴۴۲ - ۴۴۱، به نقل از بحار الانوار: ج ۳، ص ۲۲۴.

۲. بقره: ۱۱۶؛ یونس: ۶۸؛ اسراء: ۴۰؛ کهف: ۴؛ مریم: ۸۸؛ انبیاء: ۲۶؛ مومنون: ۹۱؛ زخرف: ۱۶؛ جن: ۳؛ اسراء: ۱۱۱؛ مریم: ۳۵ و ۹۲؛ فرقان: ۲؛ زمر: ۴.

نمی‌شود و کودکی را از پرورشگاه و مانند آن برای خود انتخاب می‌کنند. به هر حال اگر منظور آنان فرزند حقیقی برای خداوند باشد، همان برهان‌های عقلی و نقلی سخن آنان را باطل می‌کند و اجمال بیان اینکه؛
اولاً: لازمهٔ آن جسم بودن است؛

ثانیاً: تجزیه‌پذیری (جزء‌داشتن؛ چون نطفه جزء است)؛
ثالثاً: داشتن شبیه و نظیر است (چون فرزند همیشه شباهت به پدر دارد)؛
رابعاً: لازم‌اش نیاز به همسر است و همه اینها از شأن خداوند به دور است و خداوند از این امور منزّه است و اگر منظورشان فرزند انتخابی و به اصطلاح فرزند خوانده باشد، آن نیز یا به‌خاطر نیاز به کمک و یا انس و الفت و مانند آن است که خدای قادر قاهر از همه این امور بی‌نیاز است و به هر حال سخن بی‌ارزشی است.

شبیه

از برخی آیات استفاده شده که خداوند دارای فرزند و نوه باشد و آن آیهٔ زیر است:

﴿وَأَن تَعَالَى جَدُّرَيْنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبُهُ وَ لَا وَلَدًا﴾^۱

ابتدای آیه ظاهرش این است که خداوند متعال جد پروردگار ما است، حال آیا این دلیل بر فرزندداشتن است؟

پاسخ

اولاً: کلمه جد در لغت عرب معانی زیادی دارد؛ از قبیل: عظمت، شدت، جدیت، بهره و نصیب، نوشدن و ریشه اصلی آن به معنای قطع است و از آنجا که هر وجود با عظمتی از موجودات دیگر جدا می‌شود، این واژه به معنای عظمت آمده است. به پدر بزرگ هم که جد می‌گویند، به واسطه بزرگی مقام یا سن است،

پس تعبیر مذکور کنایه از عظمت حق است، نه دلیل بر فرزند و نوه داشتن و... و پایان آیه هم دلیل و شاهد آن است؛ چون به صراحت می‌گوید خداوند همسر و فرزندی انتخاب نکرده است.

ثانیاً: بر فرض به معنای متعارف و عرفی؛ یعنی جد (پدر بزرگ) باشد، باید گفت: گروه‌هایی از طایفه جن نیز مثل بسیاری از انسان‌ها از روی نادانی چنین تعبیری می‌کردند و منظور آیه این است که شما مسلمانان چنین تعبیری نکنید و ممکن است جن، مسلک ارباب انواع را داشته‌اند و رب خود را که رب‌النوع باشد، در نظر می‌گرفتند و کلمه «رَبَّنَا» شاهد است و منظورشان از جد رب، همان رب‌الارباب باشد که گرفتار شرک در ربوبیت بودند و بعداً بحث خواهیم کرد.

ولی پاسخ اول صحیح‌تر است؛ زیرا ظاهر آیات نقل این مطالب از سوی جن و تلقی مثبت از آنها است به هر حال این آیه دلیل بر فرزند داشتن خداوند نیست. تا اینجا بحث‌های شرک در ذات به پایان رسید و از هر نظر ثابت گردید که خداوند نه مرکب و دارای اجزاء است که کثرت درون ذاتی باشد و نه متعدد و دارای افراد است که کثرت برون ذاتی داشته باشد و شرک به هر دو بخش آن مردود است. در پایان شبهه‌ای را پاسخ می‌دهیم:

در آیه‌ای می‌خوانیم:

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْعَلِيمُ﴾!

گویا تعبیر فوق دستاویزی برای برخی از مشرکان شده بود و با سفسطه‌ای آن را این‌گونه تفسیر می‌کردند: در آسمان خدایی است و در زمین خدای دیگری است. در حالی که آیه عکس این را می‌گوید. آیه می‌گوید: او کسی است که هم

در آسمان خدا است و هم در زمین؛ یعنی همه جا اله اوست و تکرار اله در آیه یا به خاطر تاکید بر الوهیت پروردگار در همه جا است و یا به خاطر اینکه فرشتگان آسمان اله و معبودشان اوست و انسان‌ها و همه موجودات زمین نیز اله و معبودشان اوست و آیه نفی تعدد آلهه است نه اثبات آن، افزون بر اینکه در آیات دیگر تصریح بر نفی تعدد خدایان دارد، مثل:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا

لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ...^۲ مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ...﴾^۳

۲- شرک صفاتی

یکی از مراتب توحید عبارت بود از توحید صفاتی؛ نقطه مقابل شرک صفاتی است که عبارت است از اعتقاد به اینکه خود صفات الهی عین یکدیگر نیستند (شاید بتوان گفت: اکثر مومنان در این قسمت مبتلا به شرک خفی هستند؛ زیرا خداوند را به انسان‌ها قیاس می‌کند و همان‌گونه که در ما انسان‌ها علم غیر از قدرت، اراده غیر از هر دو، حیات غیر از هر سه است و... و هر کدام محل مخصوص به خویش را دارد، همین‌طور در خداوند نیز علم، بخشی از وجود او را اشغال کرده، قدرت مربوط به بُعد دیگری از وجود اوست، اراده به جنبه دیگری از آن وجود مقدس ارتباط دارد و... یا همان‌گونه که علم ما انفعالی است، علم خداوند هم انفعالی است، همان‌گونه که اراده در ما تحریک عضلات است، در مورد حق نیز چنین است، حیات در ما متقدم به حس و حرکت ارادی است، در مورد خداوند نیز چنین است و... و به هر حال خدا را شبیه خودش می‌داند، در

۱. انبیاء: ۲۲.

۲. مومنون: ۹۱.

۳. مائده: ۷۳.

حالی که:

«لبس کمثله شبئی»^۱؛

و شاید آیه:

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ»^۲

اشاره به همین نوع از شرک باشد که اکثریت با وهم، قیاس، گمان و ظن خدا را درک می‌کنند، نه با عقل محض و خالص. طبیعی است که در دام چنین تشبیهات و مغلطاتی بیفتند و چنین شرک در صفاتی به شرک در ذات به معنای عقیده به ترکیب و دارای اجزاءبودن منتهی می‌شود؛ ولی به هر حال شرک خفی است و موجب خروج از اسلام نمی‌شود و از نظر فقهی محکوم به احکام مشرکین و کافران نمی‌گردد) و نیز اعتقاد به اینکه صفات خداوند عین ذات او نیستند، بلکه زائد بر ذات او می‌باشند. آن‌گونه که اشاعره از مسلمانان عقیده دارند که صفات خدا زائد بر ذات او و قائم به ذات او و قدیم به قدم ذات می‌باشند و سخن آنان از سه حال خارج نیست؛ یا این صفات را مستقل و قائم به ذات خود می‌دانند که هر کدام اصلی مستقل و واجب‌الوجود و قدیم است، در این صورت به جای عقیده به دو واجب‌الوجود در واقع به هشت واجب‌الوجود (قدما ثمانیه، یک ذات و هفت صفت می‌باشد که قبلاً بیان شد) معتقد شده‌اند و با توحید ذاتی به معنای واحدبودن منافات دارد. یا این صفات را غیر مستقل و قائم به غیر و معلول می‌دانند که این فرض نیز از دو حال خارج نیست، یا آنها را معلول خود خداوند می‌دانند و یا معلول یک ذات دیگر که هر کدام اشکالاتی داشت که در بحث توحید صفاتی شرح آن بیان شد.

۱. شوری: ۱۱.

۲. یوسف: ۱۰۶.

۳- شرک در فاعلیت

ضد توحید افعالی، شرک افعالی است و آن عبارت است از اینکه معتقد باشیم که در هستی دو یا چند موثر مستقل و فاعل حقیقی وجود دارد که هر کدام فعل و تأثیر از خود اوست و ربطی به دیگری ندارد، آن‌گونه که مادیون و منکران ماوراء طبیعت برآیند که علل و عوامل منحصر در علل مادی است و هر کدام مستقل در تأثیر هستند و به محض اینکه از دید مادی، علت مادی تام و کامل گردید، معلول از او صادر می‌شود و تخلف ندارد (البته اینان را مشرک نگویند؛ چون اصل وجود خدا را قبول ندارند تا این علل مادی را شریک او بدانند). و یا آن‌گونه که بیشتر یکتاپرستان جهان و ایمان‌دارندگان به خدای واحد، مبتلا به شرک افعالی هستند و برای خداوند شریک قائلند و خیال می‌کنند خورشید است که فلان آثار را دارد، آتش است که حرارت را ایجاد می‌کند، و... در حالی که این شرک خفی است و گرچه باعث خروج از اسلام نمی‌شود؛ ولی در شأن یکتاپرست کامل نیست و شاید آیه؛

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱؛

اشاره به این نوع از شرک باشد و از پاره‌ای روایات نیز این مطلب قابل استفاده است، از جمله روایتی که در تفسیر آیه مذکور از امام صادق علیه السلام وارد شده که می‌فرماید:

این اشاره به شرک خفی است؛ مانند اینکه انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی، من نابود شده‌بودم یا زندگانیم بر باد رفته بود.^۲

۱. یوسف: ۱۰۶.

۲. سفینه البحار: ج ۱، ص ۶۹۷.

و نیز در حدیثی آمده:

مردی برابر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این جمله را گفت: **ماشاء الله وما شئت؛**
آنچه خدا بخواد و آنچه شما بخواهید. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:
اجعلنتي لله نداً! آیا مرا شریک خدا قرار داده‌ای که خواست مرا
در کنار خواست خدا قرار می‌دهی؟

و نیز در توضیح آیه؛

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَاداً وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲؛

از ابن عباس چنین نقل شده: انداد همان شرک است که از حرکت مورچه بر
روی سنگ سیاه در تاریکی شب پنهان‌تر است و آن این است که کسی بگوید:
به خدا قسم و به جان تو و به جان خودم (یعنی اینها را کنار هم ذکر کند) یا
بگوید: اگر این سگ نبود، دیشب دزدان ما را غارت کرده بودند، یا مردی به
رفیق خویش بگوید: آنچه خدا بخواد و آنچه تو بخواهی، همه اینها شرک به
خداوند است.^۳ در میان مردم نیز این جمله بسیار رایج است که به طرف می‌گوید:
اول خدا، دوم شما یا اول خدا، دوم دوازده امام و... در حالی که اول و آخر خدا
است و سبب‌ساز و مشکل‌گشا اوست و دیگران وسایط هستند و مسبب‌الاسباب
اوست. بارزترین نمونه شرک در افعال، عقیده مفوضه است و به معتزله از
مسلمانان منسوب است که قائل به تعطیل هستند و می‌گویند: خداوند جهان را با
همه علل و اسباب آفرید، سپس این ما انسان‌ها هستیم یا این همه علل و اسباب
عالم است که استقلال دارند و هر کدام در بقاء و ادامه هستی حقیقتاً تأثیری

۱. تفسیر نمونه: ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. بقره: ۲۲.

۳. تفسیر فی ضلال سید قطب: ج ۱، ص ۵۳.

دارند و ربطی به واجب‌الوجود ندارد و حتی اگر بر فرض محال واجب‌الوجود نابود شود، به هستی صدمه‌ای وارد نمی‌شود یا احیاناً می‌گویند: امر خلقت، آفرینش و تأثیرگذاری به برخی از پیامبران و اولیاء الهی واگذار شده است یا تقسیم کار می‌کنند و در بخشی از هستی، مؤثر واقعی را خداوند می‌دانند؛ ولی در بخش‌های دیگر مؤثر واقعی را سایر فاعل‌های جهان می‌دانند و یا خداوند را جزء علت و فلان سبب را جزء دیگر می‌دانند که مجموعاً علت تامه را تشکیل می‌دهند، تمام اینها به نوعی مبتلا به شرک افعالی هستند و مخالف برهان‌های عقلی و دلایل نقلی فراوانی است که در توحید افعالی بیان کردیم و نیازی به تکرار نیست.

۴- شرک در خالقیت

یکی از گونه‌های توحید افعالی عبارت بود از توحید در خالقیت؛ حال مقابل و تسلیم توحید در خالقیت، شرک در خالقیت است؛ یعنی اعتقاد به اینکه جهان دارای دو مبدأ فاعلی یا چندین مبدأ فاعلی است که هر کدام استقلالاً خلق و آفرینش دارند، حتی نسبت به کوچک‌ترین ذره، اگر کسی معتقد باشد که غیر خدا او را آفرید و خداوند هیچ دخالتی نداشت، نوعی شرک است؛ ولی بارزترین مصداق شرک در خالقیت، ثنویه (دوگانه‌پرستان) هستند در اشکال مختلف خود (از قبیل آریائی‌ها، زرتشتی‌ها، مانوی‌ها، مزدکی‌ها و... که در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران عقاید اینها بیان شده است)^۱ اینان موجودات جهان را به دو گروه خوب و بد یا خیر و شر یا نور و ظلمت تقسیم کرده‌اند و برای هر گروه خالق قائل شده‌اند و گفته‌اند: یزدان پاک، خیرات و نیکی‌ها را آفریده و اهریمن؛ شرور، بدی‌ها و ظلمات را آفریده است و دلیل آنها این است: مخلوق خداوند باید با وجود خالق سنخیت داشته باشد و شرور و بدی‌ها با یزدان پاک که خیر محض و نور محض است، تناسبی ندارند، بنابراین خدای خیرات نمی‌تواند با خدای شرور

یکی باشد، خدای خیر، خیر است و خدای شر، شر و این منطق از دیدگاه مسلمان به حکم عقل (برهان) و نقل (قرآن) مردود است، ولی قبل از آن اشاره به این نکته لازم است که آیا تنویه مبدأ خیرات و مبدأ شرور را مستقل دانسته و هر کدام را قدیم، ازلی، واجب‌الوجود، و قائم به ذات خویش می‌دانند؟ یا هر دو را مخلوق واجب‌الوجود یکتا می‌دانند؟ یا اهریمن را مخلوق یزدان پاک یا اهورا مزدا می‌دانند که یکی مخلوق دیگری است؟ اصل مطلب محل بحث است؛ ولی ما کاری به آن مباحث نداریم و در اینجا می‌گوییم: بنابر احتمال اول تنویه نه تنها مبتلا به شرک در خالقیت هستند، بلکه مبتلا به شرک در ذات می‌باشند و دو واجب‌الوجود فائلند و جهان را دو قطبی می‌دانند و بنابر احتمال دوم از نظر ذات یکتاپرستند و به یک واجب‌الوجود عقیده دارند؛ ولی از نظر خالقیت مشرکند و به دو مبدأ اثرگذار معتقدند و بنابر احتمال سوم نیز مطلب از همین قرار است (البته با دقت شرک در خالقیت، به شرک در ذات برمی‌گردد) و به هر حال از نظر شرک در خالقیت جای تردید نیست. اما دلیل بر بطلان گفتار تنویه و ابطال استدلال آنها از دیدگاه عقل، شرور در تقسیمی دو دسته می‌شوند؛

الف. شروری که امور عدمی هستند؛ مثل موت که نبود حیات است، چهل که عدم علم است، فقر که نداشتن مایحتاج زندگی است، کوری که عدم البصر است، ظلمت که نبود نور است و... امور عدمی که مبدأ و خالق لازم ندارد؛ زیرا عدم، باطل الذات است و چیزی نیست که خالق و آفریدگار بخواهد تا برای اینها مبدأ جداگانه‌ای فرض شود.

ب. شروری که امور وجودی هستند؛ مثل نیش عقرب، زهر مار، زلزله، سیل، طوفان و انواع بلاها؛ ولی چنین نیست که شر بودن اینها اصلی باشد و اینها ذاتاً شر باشند، بلکه اینها ذاتاً خیر و کمالند، نیش عقرب برای او کمال است، درندگی درندگان و... برای خود آنها کمال است که خویش را از دشمن حفظ می‌کنند، روزی خویش را با آن تأمین می‌کنند و... (اضافه بر فایده‌های بی‌شماری که بر

آنها مترتب است و کم‌کم دانش بشری آنها را کشف می‌کند و برای مثال زهر افعی در انواع داروها مورد ضرورت است.) آری نسبت به موجود دیگر و بالعرض، شر است که موجب نابودشدن انسان یا جاندار دیگر می‌شوند و خداوند این شرور نسبی را از آن جهت که خیر واقعی هستند، آفریده است. گرچه در جهان طبیعت و دار تزاحم این لوازم لا ینفک نیز باشد؛ ولی اینها هدف اصلی از خلقت نیست، پس هر چه آفریده شده فی نفسه و نظر به ذات او خیر و کمال است و با مبدأ خیرات سازگار است و دلیلی ندارد که به دنبال دو مبدأ بگردیم و این بحث تفصیلاً در باب افعال الهی در مبحث عدل الهی خواهد آمد.

اما از دیدگاه نقل و قرآن کریم؛ آیات فراوانی داریم که صریحاً خیر و شر، نور و ظلمت را به خدای جهان نسبت می‌دهد و آفرینش همه چیز را نیکو می‌داند و در ادامه به پاره‌ای از این آیات اشاره می‌کنیم؛

۱. ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾^۱؛

خدایی که همه چیز را نیک آفریده است.

۲. ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ

بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲؛

اگر خداوند ضرر و شری را متوجه تو کند، هیچ‌کس جز خود او نمی‌تواند آن ضرر را از تو دور کند و اگر خیری را متوجه تو سازد، پس او بر هر چیزی توانا است.

۳. ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾^۳؛

۱. سجده: ۷.

۲. انعام: ۱۷.

۳. تغابن: ۱۱.

هیچ مصیبتی به انسان نمی‌رسد، مگر به مشیت الهی.

۴. ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَتَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾؛

خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند که کدامیک عملش نیکوتر خواهد بود.

۵. ﴿وَتَبْلُوَكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾^۲؛

شما را با بد و خوب جهان آزمایش می‌کنیم و به سوی ما باز می‌گردید.

۶. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ

وَالنُّورِ﴾^۳؛

سپاس خداوندی را که آسمان‌ها و زمین را آفرید و ظلمت‌ها و نور را مقرر فرمود.

ملاحظه می‌کنید که در برخی آیات به صراحت خیر و ضرر را به مبدأ واحد (الله) نسبت داده و در برخی ظلمت و نور را و در برخی شر و خیر را و گاهی روی مصادق از مصادیق خیر و شر (مرگ و زندگی) یا مصائب تکیه کرده و آنها را به خداوند یکتا نسبت داده است و شرک در خالقیت را نفی کرده است. اینها افزون بر آیاتی است که در توحید در خالقیت آوردیم که آشکارا خدای یگانه را آفریدگار همه چیز می‌دانست و خالق دیگری مطرح نبود.

۵- شرک در ربوبیت

یکی از گونه‌های توحید افعالی عبارت بود از توحید در ربوبیت، حال نقطه

۱. ملک: ۲.

۲. انبیاء: ۳۵.

۳. انعام: ۱.

مقابل آن عبارت است از شرک در ربوبیت که آن هم دو بخش دارد.

۱- شرک در ربوبیت تکوینی و آن عبارت است از اعتقاد به اینکه غیر خداوند از سایر علت‌ها، عوامل و مبادی مدبّر جهان هستند و به‌گونه استقلالی در امر تدبیر و ادارهٔ جهان نقش دارند، خواه کسی معتقد باشد که تدبیر امور همه عالم به دست دیگران است و دستگاه الهی تعطیل است و یا کسی معتقد باشد که خداوند و دیگران همه با هم علت تامهٔ اداره و تدبیر عالم هستند و یا کسی قائل به تقسیم کار باشد و بگوید ادارهٔ بخشی از عالم به دست خداوند است و ادارهٔ بخش‌های دیگر به دست دیگران است و آنها مستقل در تدبیر هستند، نه اینکه به اذن خداوند و به امر او کارگردانی و مدیریت داشته باشند، تمام اینها شرک در تدبیر و ربوبیت است و آن عوامل دیگر، خواه فرشتگان باشند و کسانی آنها را مدبّر مستقل عالم بدانند و خواه جن باشد و یا کسی پیامبران و امامان را مستقل در امر تدبیر بداند و معتقد باشد که خداوند آنها را آفریده و امر خلقت و رزق و ادارهٔ جهان را به آنان تفویض نموده است و یا ستارگان و افلاک باشند و کسی معتقد باشد که عوامل جوی و پدیده‌های آسمانی مدبر حوادث زمینی هستند و یا عقول و مفارقات نوریّه را مدبّر کائنات و افلاک بدانند و یا از همه بدتر معتقد به ارباب انواع باشد و برای هر نوعی از انواع موجودات عالم رب‌النوعی قائل باشد که امر تدبیر امور آن نوع را به عهده دارد و خداوند را رب‌الارباب بداند و مطالعهٔ تاریخ ادیان و مذاهب نشان می‌دهد که منحرفان از خط توحید راستین، همواره برای این جهان رب‌النوع‌هایی قائل بودند، سرچشمه این پندار غلط این بود که گمان می‌کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب‌النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند و گویا خداوند را کافی برای تربیت این انواع نمی‌دانستند، رب‌النوع انسان، رب‌النوع ماه، رب‌النوع خورشید، رب‌النوع ستارگان، رب‌النوع عشق، رب‌النوع تجارت، رب‌النوع جنگ و صلح، رب‌النوع باران، رب‌النوع جنگل، رب‌النوع میوه‌ها، رب‌النوع کشاورزی و... رومیان برای خود خدایان و

رب‌النوع‌هایی معتقد بودند، یونانیان به گونه دیگری به ارباب انواع عقیده داشتند، مصریان به شکل دیگری دچار شرک در ربوبیت بودند، ایرانیان به نوعی، چینیان به شکلی، هندی‌ها، ژاپنی‌ها و کشورهای دیگر نیز اعتقاد به ارباب انواع داشتند که در کتاب‌های مربوطه به تفصیل بیان گردیده است.^۱

برای نمونه یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب‌النوع) را پرستش می‌کردند که به پندار آنها بر فراز قله المپ بزم خدایی دایر ساخته و هر یک نشانه یکی از صفات آدمی بودند. در روم نیز خدایان متعددی رواج داشت و بازار شرک و خدایان متعدد و ارباب انواع از همه جا داغ‌تر بود، آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می‌کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومتی، عده این خدایان بسیار زیاد بود؛ زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت و در امور محدودی دخالت می‌کرد، تا آنجا که درب خانه دارای خدای مخصوص بود، بلکه پاشنه در و آستانه خانه نیز هر یک رب‌النوعی داشتند و به گفته یکی از مورخان، جای تعجب نیست که رومی‌ها سی‌هزار خدا داشته باشند، به‌طوری که یکی از افراد بزرگان ایشان به شوخی گفته بود: "خدایان کشور ما در معابر و محافل از افراد ملت ما بیشترند"^۲ یا اکثر مصریان باستان دارای دین چند خدایی بودند که یکی از خدایان را از بقیه برتر و به نام خدای خدایان می‌شناختند، در مصر باستان در هر ناحیه‌ای مردم الهه و معبد ویژه‌ای داشتند و جمعاً از دوهزار معبود تجاوز می‌کرد؛ ولی در این میان نام نه الهه بیشتر برده می‌شد؛ که به عنوان نمونه الهه خورشید، هوا، فضا، زمین، صحرا، زمین‌های حاصل‌خیز و زمین‌های لم یزرع.^۳

مشرکان و بت‌پرستان عرب برخی بر این باورند که عرب جاهلی خالق، رازق،

۱. تاریخ تمدن ویل دورانت: ج ۱؛ اسلام و عقائد و آراء بشری؛ تاریخ آلبرماله: تاریخ روم، ج

۱؛ تاریخ مثل شرقی: ج ۲ و ...

۲. تاریخ آلبرماله: تاریخ روم، ج ۱، ص ۳۰.

۳. اسلام و عقائد و آراء بشری: ص ۴۶.

رب و مدبر جهان را خداوند یگانه می‌دانسته و آیاتی از قرآن را به عنوان مدرک ذکر می‌کنند که تصریح دارد که اگر از آنها بررسی خالق آسمان‌ها و زمین و رازق و رب کیست؟ می‌گویند: «الله است»^۱ بنابراین پرستش بت‌ها نه برای این بود که آنها را ارباب انواع یا مظاهر ارباب انواع می‌دانستند، بلکه از باب آن بود که اینها را شفیعان درگاه خداوند می‌دانستند^۲ و آنها را موجب نزدیکی به پروردگار می‌دانستند^۳ و حتی برخی معتقد بودند که در کنار هر بتی، شیطانی به امر خدا موکل آن است و هرکس حق عبادت بت را ادا کند، آن شیطان به امر خدا نیازهای او را برمی‌آورد.^۴

ولی این نکته قابل انکار نیست که عده‌ای از آنان حوادث جوی را در پدیده‌های زمینی موثر می‌دانستند و معتقد به انواء بودند؛ یعنی می‌گفتند به هنگام غروب و طلوع ستارگان مخصوصی باران می‌بارد و حرکت، سکون، مسافرت و اقامت خود را با این ستارگان مرتبط می‌ساختند و در روایات اسلامی و فقه شیعی برای ستاره‌شناسانی که دارای چنین عقایدی بودند، احکامی صادر گردیده است که شیخ انصاری در مکاسب محرّمه در نوع چهارم از انواع آن به عنوان تنجیم، مفصل بحث کرده است.^۵

به هر حال کم و بیش در همه جای عالم عقیده به خدایان متعدد و ارباب انواع وجود داشت. قرآن کریم خط بطلان بر تمام این خدایان پنداری کشیده و رب‌العالمین را فقط خداوند معرفی کرده و بیش از چهل مورد با همین تعبیر «رب‌العالمین» در قرآن از خداوند یاد کرده است و همه چیز را بدون استثنا

۱. عنکبوت: ۶۱ و ۶۳؛ لقمان: ۲۵ و...

۲. یونس: ۱۸.

۳. زمر: ۳.

۴. بلوغ‌الارب: نسخه اصل ج ۲، ص ۱۹۷.

۵. کتاب مکاسب شیخ اعظم بخش مکاسب محرّمه: ص ۲۹ - ۲۵.

مخلوق و مربوب خداوند شمرده است و جالب اینکه قرآن کریم این معارف ناب توحیدی را در محیطی و زمانی مطرح کرد که رأی‌ها و عقیده‌های شرک‌آلود، سطح جهان و محیط جزیره‌العرب را پر کرده بود و این نشان می‌دهد که بشریت برای رسیدن به توحید ناب و کامل نیاز به وحی دارد و اگر دست او از دامان پیامبران الهی کوتاه گردد، به چه بیراهه‌هایی می‌رود.

ما در بحث توحید در ربوبیت تکوینی، هم برهان‌های عقلی بر توحید ربوبی آوردیم و هم دلیل نقلی و آیات قرآنی و همان ادله برای نفی شرک در ربوبیت تکوینی کافی است و نیازی به تکرار نیست.

۲- شرک در ربوبیت تشریحی و آن عبارت است از اعتقاد به اینکه حکم قانون، امر و نهی دیگران هم نافذ است و آنها به گونه استقلال حق امر، نهی، تشریح و حکم دارند، بدون اذن پروردگار. فرعون خود را خدای برتر می‌دانست و معتقد بود که «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۱ و بنی‌اسرائیل را برده خویش ساخته بود و هر دستوری می‌داد، باید اطاعت می‌کردند، یهود و نصاری، احبار و رهبان را ارباب خویش ساخته بودند و از آنها پیروی می‌نمودند و قرآن کریم می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾^۲؛

درباره این در تفاسیر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت جالبی نقل شده که فرموده‌اند:

اما والله ما صاموا لهم و لا صلّوا و لكنهم احلّوا لهم حراماً و حرّموا عليهم حلالاً فاتّبعوهم و عبدوهم من حيث لا يشعرون؛

۱. نازعات: ۲۴.

۲. توبه: ۳۱.

سوگند به خدا بنی‌اسرائیل و نصاری نه برای احبار و رهبان روزه می‌گرفتند و نه نماز می‌خوانند [یعنی احبار پرست و رهبان‌پرست نبودند] ولی این دانشمندان و راهبان برای یهود و نصاری حلال خدا را حرام و حرام را حلال کردند و مردم نادانسته از آنها پیروی و اطاعت نمودند.^۱ این همان شرک در ربوبیت تشریحی است.

بر این اساس بیشتر انسان‌های عالم دچار شرک در ربوبیت هستند و از قانون غیر خدا اطاعت می‌کنند و احکام طاغوت‌ها در آنجاها حاکم است. باز در بحث توحید در ربوبیت تشریحی به تفصیل دلایل عقلی و نقلی بر توحید اقامه شد و همان ادله برای ابطال شرک در ربوبیت کافی است و نیازی به تکرار نیست.

ع- شرک در مالکیت

یکی از انواع توحید افعالی، توحید در مالکیت بود، نقطهٔ مقابل آن، شرک در مالکیت است؛ یعنی اعتقاد به اینکه خود انسان یا دیگر موجودات امکانی حقیقتاً و استقلالاً مالک کسی یا چیزی هستند و در عرض مالکیت خداوند مالک خویش یا اموال خویش هستند، سمبل شرک در مالکیت، قارون است که می‌گوید:

﴿إِنَّمَا أَوْتَيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۲؛

و نشانهٔ توحید در مالکیت، حضرت سلیمان است که می‌گوید:

﴿ذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾^۳؛

۱. تفسیر نور الثقلین: ج ۲، ص ۲۰۹.

۲. قصص: ۷۸.

۳. نمل: ۴۰.

در منطق قرآن کریم انسان‌ها خلیفه و نماینده خدا هستند، نسبت به جان و مال خودشان و اینها امانت‌های الهی در دست آنان است و حق ندارند با جان و مال خویش هرگونه که خواستند عمل کنند، بلکه باید در محدوده رضایت مالک ملک باشد و بنابراین ضرر زدن به نفس یا تلف کردن اموال عمدی و بدون جهت صحیح نیست. قرآن کریم وقتی معبودهای دیگر را می‌گوید، یکی از جهاتی که روی آن تکیه می‌کند این است که بت‌ها مالک چیزی نیستند تا شایسته پرستش باشند و می‌فرماید:

﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ ۖ إِنَّا نَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَكَأ فِي الْأَرْضِ﴾^۱

این کسانی که جز خداوند آنها را می‌خوانید، به اندازه سر سوزنی مالک چیزی نیستند، نه در آسمان‌ها و نه در زمین. یا می‌فرماید: قل اتعبدون من دون الله ما لا يملك لكم ضرراً و لا نفعاً؛^۲ این معبودهای ساختگی به نفع شما مالک سود و زیانی نیستند، پس چرا انسان خردمند چنین موجوداتی را پرستش می‌کند؟

۷- شرک در ولایت

یکی از گونه‌های توحید افعالی، توحید در ولایت بود، قسیم آن، شرک در ولایت است که عبارت است از اینکه انسان غیر خدا را ولی و صاحب اختیار خویش قرار دهد و برای آنها در عرض خداوند ولایت قائل باشد و فرمان آنها را لازم‌الاجراء بداند، حتی اگر برخلاف فرمان الهی باشد؛ مثل بسیاری از انسان‌های عالم که طاغوت‌ها و مستکبران را ولی امر خویش دانسته و از آنها پیروی می‌کنند، امروزه شیطان بزرگ؛ یعنی امریکا خود را صاحب اختیار عالم می‌داند و

۱. سبأ: ۲۲.

۲. مائده: ۷۶.

در همه‌جا در امور داخلی دیگران دخالت می‌کند، امر و نهی می‌کند و ... و طاغوت‌های کوچک نیز هر کدام در کشوری خود را صاحب اختیار مردم می‌دانند و مردمان از آنها اطاعت می‌کنند که متأسفانه در پاره‌ای از کشورهای اسلامی که اهل سنت زندگی می‌کنند حاکمان ستمگری را ولی امر و واجب‌الاطاعه می‌دانند و این شرک در ولایت است؛ زیرا نه عقلاً چنین جانمایی بر انسان‌ها ولایت دارند و نه شرعاً ولایتی به آنها داده شده و نه معصوم آنها را ولی امر قرار داده است تا ولایت تشریعی و اعتباری پیدا کنند، بلکه شرع مقدس به شدت از نزدیک شدن به ستمگران، از تحاکم به سوی طاغوت‌ها، از رکون و میل به آنها، از کمک بر گناه و دشمنی نهی فرموده است و در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ؛
وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ؛ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى
الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾^۳؛

و مثل اکثر آدمیان که شیطان‌ها را ولی امر خویش گرفته و گوش به فرمان شیطانند و غلام حلقه به گوش او هستند و شیطان را شریک خدا در ولایت قرار داده‌اند. پروردگار می‌فرماید:

﴿انَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾^۴؛

یا کافران را ولی و سرپرست خویش می‌گیرند در حالی که قرآن کریم می‌فرماید:

۱. نساء: ۶۰.

۲. هود: ۱۱۳.

۳. مانند: ۲.

۴. اعراف: ۳۰.

﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

یا می فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَبْتَغُونَ

عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾^۲

آنان که کافران را ولی خویش انتخاب کرده‌اند نه مومنان را، آیا عزت را از پیش آنان می طلبند؟! در حالی که همه عزت از آن خداوند است. یا می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ

أَوْلِيَاءُ بَعْضٌ﴾^۳

البته ما مسلمانان ولایت مطلقه پیامبر، امام و فقیه جامع شرایط را می پذیریم. چون خداوند برای آنان ولایت قرار داده است و نیز ولایت پدر، جد پدری و عدول مؤمنین را در شعاع محدودی می پذیریم؛ ولی تمام اینها در طول ولایت خدا است، نه در عرض آن و محدود به حدود الهی است و اگر ذره‌ای از حکم و قانون خدا تخطی کنند، خود به خود از ولایت ساقط می شوند و اصل «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^۴ مستقیماً نفی اطاعت در موارد معصیت نموده؛ ولی غیر مستقیم بر نفی ولایت در این موارد دلالت دارد؛ زیرا اگر ولایت بود، حتماً اطاعت نیز بود و از نفی لازم، نفی ملزوم کشف می شود.

۱. آل عمران: ۲۸.

۲. نساء: ۱۳۹.

۳. مانند: ۵۱.

۴. نهج البلاغه: کلمات فصار، کلمه ۱۶۵.

۸- شرک در عبادت

یکی از مراتب توحید، توحید در عبادت بود، نقطه مقابل آن، شرک در عبادت است؛ یعنی غیر خدا را پرستیدن، چه غیر خداوند، فرشتگان الهی باشند، چه اجرام علمی و آسمانی باشند، چه موجودات زمینی، جمادات و نباتات باشند، چه طاغوت‌ها باشند و چه هوای نفس انسان باشد، بنابراین پرستش غیر خدا معنای گسترده‌ای دارد؛ بت‌پرستی، هواپرستی، مقام‌پرستی، دنیاپرستی، شهرت‌پرستی، دانش‌پرستی، ستاره‌پرستی، خورشیدپرستی و... در اینجا از دیدگاه قرآن کریم مسئلهٔ پرستش غیر خدا را مطرح می‌کنیم.

قرآن کریم در آیات فراوانی شایسته‌نبودن بت‌ها و معبودهای ساختگی را برای پرستش بازگو می‌کند و انگشت بر نقطه‌های حساسی می‌گذارد و بهتر است آیاتی را در این زمینه بیاوریم و درباره هر کدام توضیح کوتاهی بدهیم.

۱- ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * أَلَمْ أَرِجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبِطْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ﴾^۱

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَبْصُرُونَ * وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ وَإِنِّي لَأَبْصِرُنَّ﴾^۲

۱. اعراف: ۱۹۵ - ۱۹۴.

۲. همان: ۱۹۸ - ۱۹۷.

آنهايي را كه غير از خدا مي خوانيد، بندگانِي همچون خود شما هستند، آنها را بخوانيد و اگر راست مي گوييد بايد به شما پاسخ دهند، آيا آنها حداقل مثل خود شما پاهايي دارند كه با آن راه بروند؟ يا دستهايي دارند كه با آن كاري انجام دهند؟ يا چشمانِي كه ببيند؟ يا گوشهايي كه بشنوند؟ بگو: اين بتهايي را كه شريك خدا قرار داده ايد. بخوانيد و براي من نقشه بكشيد و لحظه اي مهلت ندهيد...

اين چند آيه با چهار دليل منطق بت پرستي و بت پرستان را مي كويد.
الف: آنهايي را كه شما جز خدا مي خوانيد و عبادت مي كنيد و از آنان ياري مي - طلبيد، بندگانِي چون خود شما هستند، بنا بر اين معني ندارد كه انسان در مقابل چيزي كه مثل خود اوست، به سجده بيفتد و دست نياز به سوي او دراز كند و مقدرات و سرنوشتش را در دست او بداند، آنها هم جسم دارند و اسير زمان و مكانند و محكوم قوانين طبيعت اند و هم از نظر عمر و زندگي و توانايي هاي ديگر محدودند، خلاصه هيچ امتيازي بر شما ندارند، تنها با خيال و وهم امتيازي براي آنها ساخته ايد.

ب: سكوت مرگبار بتها نشانه بي عرضگي و عدم قدرت آنها بر هر چيز است و اگر قبول نداريد و فكر مي كنيد آنها قدرت و شعوري دارند، آنها را بخوانيد و ببينيد آيا جواب شما را مي دهند؟ قطعاً نه.

ج: آنها حتي از بندگان خود پست تر و ناتوان ترند خوب نگاه كنيد آيا آنها مثل شما پاهايي دارند كه با آن راه بروند؟ يا دستهايي دارند كه با آن چيزي را برگريند؟ يا چشمهايي كه با آن ببينند؟ يا گوشهايي كه با آن بشنوند؟ به اين ترتيب آنها به قدری ضعيفند كه حتي براي جابجاشدن نياز به كمك شما دارند و براي دفاع از موجوديت خود نيازمند به حمايت هستند، بنا بر اين چگونه اينها را مي پرستيد؟

د: خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: به آنها بگو: ای معبودها همگی دست به دست هم دهید و برای من تا آنجا که می‌توانید نقشه بکشید و در این کار هیچ‌گونه درنگ نکنید، ببینیم با این حال کاری از همه شما ساخته است؟ هرگز، حال که چنین است، پس ولی من خداوندی است که قرآن را نازل فرموده است.

۲- ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ * إِيَّاكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾^۱

معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند، چیزی را خلق نمی‌کنند، بلکه خودشان هم مخلوقند. آنها موجودات مرده‌ای هستند که هرگز استعداد حیات ندارند و نمی‌دانند در چه زمانی عبادت‌کنندگانشان محشور می‌شوند. معبود شما خدای یگانه است؛ اما آنان که به آخرت ایمان ندارند، دل‌هایشان حق را انکار می‌کند و مستکبرند.

این آیات به مهم‌ترین صفات معبود حقیقی پرداخته و به صراحت بیان می‌دارد که این صفات در بت‌ها نیست و آنها عبارتند از؛ الف: خالقیت موجودات، کسی سزاوار پرستیدن است که خالق و آفریدگار انسان و جهان باشد و بت‌ها کمترین سهمی در آفرینش ندارند. ب: کسی شایسته عبادت کردن است که بخشندهٔ نعمت‌ها باشد و بت‌ها چنین نیستند. ج: موجود حی و زنده باشد و بت‌ها مرده و شعور ندارند.

حال که چنین است پس چرا به دنبال بت‌ها می‌روید که نه کمترین سهمی در خالقیت جهان دارند و نه کوچک‌ترین نعمتی به شما بخشیده‌اند و نه از اسرار درون و اعمال برون شما آگاهند، اینها چگونه معبودهایی هستند که فاقد همه صفات لازمند؟ اینها نه تنها خالق چیزی نیستند که خودشان مخلوقند و نیاز به خالق دارند و مخلوق نیازمند چگونه تکیه‌گاه انسان باشد، افزون بر این آنها موجودات مرده‌ای هستند که هرگز بویی از حیات نبرده‌اند و حتی استعداد آن را ندارند و اصلاً نمی‌دانند در چه زمانی عبادت‌کنندگانشان معبود خواهند شد، اگر پاداش و جزا به دست اینها است، حداقل باید از رستاخیز بندگان خود باخبر باشند و در پایان می‌فرماید: اله و معبود شما خدای یگانه است.

۳- ﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ * إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ﴾^۱

او شب را در روز داخل می‌کند و روز را در شب و خورشید و ماه را مسخر شما کرده، هر کدام از آنها تا سرای معینی به حرکت خود ادامه دهد، این است خداوند، پروردگار شما، حاکمیت از آن اوست و کسانی را که جز او می‌خوانید حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما حاکمیت ندارند! اگر آنها را بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند و اگر بشنوند، شما پاسخ

نمی‌گویند و روز قیامت، شرک شما را منکر می‌شوند و هیچ‌کس مانند خدای خبیر تو را از حقایق باخبر نمی‌سازد.

در این آیات پس از برشمردن برخی از نعمت‌های بزرگ الهی که آفرینش شب و روز و تسخیر خورشید و ماه باشد، می‌فرماید: خداوند رب شما است و ملک در انحصار اوست و این معبودهای ساختگی، حتی مالک قطمیری [پوست نازک هسته خرما] نیستند، اینها نه مبدأ سودی هستند و نه سرچشمهٔ زبانی، نه از شما دفاع می‌کنند و نه از خویشتن، نه حاکمیتی دارند و نه مالکیتی، با این حال چگونه شما بی‌خردان آنها را پرستش می‌کنید و حل مشکلاتتان را از آنها می‌خواهید؟ و اگر برای حل مشکلی آنها را بخوانید، هرگز صدای شما را نمی‌شنوند [چرا که قطعاتی از سنگ و چوب بیش نیستند، جمادند و بی‌شعور] و بر فرض که دعا و ندای شما را بشنوند، هرگز توانایی بر پاسخ‌گویی به نیازهای شما ندارند، با این حال چگونه انتظار دارید که برای شما کاری صورت دهند یا گرهی بگشایند؟ از این بالاتر روز قیامت که می‌شود آنها پرستش و شرک شما را منکر می‌شوند و می‌گویند: خداوند اینها پرستش ما نمی‌کردند، بلکه هوای نفس خویش را در حقیقت می‌پرستیدند. (ممکن است منظور بیان زبان حال بت‌ها باشد و ممکن است منظور این باشد که همان خدایی که روز قیامت اعضاء و جوارح و پوست تن آدمیان را به سخن درمی‌آورد، به بت‌ها فرمان سخن‌گفتن می‌دهد تا شهادت دهند که این بت‌پرستان منحرف، اوهام و شهوات خویش را پرستش می‌کردند.)

۴- ﴿يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُ وَمَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ
الْبُعِيدُ * يَدْعُو لِمَنْ ضُرَّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ
الْعَشِيرُ﴾!

او جز خدا کسی را می‌خواند که نه زیانی به او می‌رساند و نه سودی، این گمراهی بسیار عمیقی است! او کسی را می‌خواند که زینش از نفعش نزدیک‌تر است، چه بد مولا و یاوری و چه بد مونس و معاشری.

در آیه نخست بر این ویژگی تکیه شده که غیر خداوند (بت‌ها و معبودهای ساختگی) نه سودی به حال انسان دارند و نه زیانی و خواندن و پرستیدن چنین موجودات بی‌خاصیتی گمراهی دور و دراز است و در آیه بعد می‌فرماید: نه تنها معبودهای دیگر بی‌خاصیت‌اند، بلکه زینشان از سودشان نزدیک‌تر است [چرا که این معبودها در دنیا فکر انسان‌های بت‌پرست را به انحطاط، پستی و خرافات سوق می‌دهند و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می‌آورند] با این اوضاع و احوال کدام خردی پرستش آنها را تجویز می‌کند؟

۵- ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ * يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْمَعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَأَسْتَفْتِدُوهُ مِنْهُ ضَعْفَ

الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَعَلَّيْ

عَزِيزٌ

آنها غیر از خداوند چیزهایی را می‌پرستند که خدا هیچ‌گونه دلیلی برای آن نازل نکرده است و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارد و برای ظالمان یاور و راهنمایی نیست. ای مردم مثلی زده شده است گوش فرا دهید، کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند و هرگاه مگس چیزی از آنها بریاید، نمی‌توانند آن را باز پس بگیرند، هم این طلب‌کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان، آنها خدا را آن‌گونه که باید بشناسند، نشناخته‌اند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

در آیه نخست به یکی از روشن‌ترین دلایل بطلان شرک و بت‌پرستی اشاره کرده و آن اینکه: نه خداوند از آسمان مدرک و دلیلی برای بت‌پرستان نازل کرده تا دلیل نقلی بر پرستش بت‌ها داشته باشند و نه علم و دانش به حقانیت آنها دارند و دلیل عقلی و برهان برای کار خود دارند که پرستش بت‌ها را معقول سازد و اگر شرک در عبادت بر حق بود، به یقین از راه عقل یا نقل یا هر دو دلیل یا دلایلی بر آن اقامه شده بود، در حالی که ابداً دلیلی ندارند و بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود به یک دلیل روشن متکی نباشد، ستمگر است [هم به خویش ستم کرده و هم به دیگران] و ستمگران یآوری ندارند. در آیات بعد ترسیم جالب و گویایی از وضع بت‌ها و معبودهای ساختگی و ضعف و ناتوانی

آنها ارائه می‌کند و بطلان اعتقاد مشرکان را به بهترین وجه آشکار می‌سازد و مثل می‌زند: این معبودهای ساختگی اگر همه دست در دست هم دهند، [و حتی همه دانشمندان، متفکران و مخترعان بشر اگر دست‌به‌دست هم دهند] قادر بر آفرینش مگسی نیستند، بنابراین چگونه می‌خواهید اینها را هم ردیف پروردگار بزرگی قرار دهید که آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین و هزاران نوع موجود زنده در دریاها، صحراها، جنگل‌ها و اعماق زمین است؟! و در ادامه می‌فرماید: نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند، بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجزند؛ چرا که اگر مگس چیزی از آنها بریاید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند (ظاهراً جریان از این قرار است که مشرکان قریش، بت‌هایی را که در اطراف کعبه گرد آورده بودند، با مشک و عنبر و گاه با زعفران و عسل می‌آلودند و اطراف آنها ندای لَبَّیک سر می‌دادند؛ ولی مگس‌ها می‌آمدند بر آنها می‌نشستند و آن عسل، زعفران، مشک و عنبر را می‌خوردند و آنها قدرت باز پس گرفتن نداشتند) موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می‌خورد چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند و حلال مشکلات، در ادامه می‌فرماید: آری هم طلب‌کنندگان و عابدان ضعیف و ناتوانند و هم طلب‌شوندگان و معبودان. در نهایت می‌فرماید: آنها خداوند را به درستی نشناختند که او را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی‌مقدار تنزل دادند و آنها را شریک خدا قرار دادند و اگر اندک معرفتی داشتند، چنین نمی‌کردند.

۶- ﴿قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا

هُؤَلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟^۱

گفتند تو این کار را با خدایان ما کرده‌ای، ای ابراهیم؟ گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد. از آنها سؤال کنید اگر سخن می‌گویند! آنها به وجدان خود بازگشتند و به خود گفتند: حقا که شما ستمگرید، سپس بر سرهاشان واژگونه شدند و گفتند: تو می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند. ابراهیم گفت: آیا جز خدا چیزی را می‌پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می‌رساند. اف بر شما و بر معبودهایتان، آیا اندیشه نمی‌کنید و عقل ندارید؟

برابر آیات گفته شده برای لحظاتی وجدان خفته بت‌پرستان عصر ابراهیم بیدار شد و به خویشتن خویش بازگشتند و به خود گفتند: شماها چقدر ظالم و ستمکارید، سپس سر افکنده شدند و خویش را مخاطب ساخته و گفتند: شماها می‌دانید که این بت‌ها سخن نمی‌گویند و به دنبال این تنبه و بازگشت به فطرت بود که ابراهیم عليه السلام آنان را مخاطب ساخته و فرمود: این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن گفتن دارند، نه شعور و درکی، نه می‌توانند از خود دفاع کنند، نه می‌توانند بندگان خود را به حمایت خود بخوانند، اصلاً چه کاری از آنها ساخته است و به چه درد می‌خورند؟

پرستش یک معبود یا به خاطر شایستگی او برای بندگی است که این دربارهٔ بت‌های بی‌جان مفهوم ندارد، یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیهٔ آنها

حاصل شود و یا ترس از زینشان؛ ولی اقدام من به شکستن بت‌ها نشان داد که اینها کمترین سودی ندارند، با این حال شما بت‌ها را پرستش می‌کنید؟ اف بر شما و بر بت‌هایتان، آیا کار شما احمقانه و نابخردانه نیست؟ شگفتا که انسان خردمند این اندازه خود را تنزل دهد و به جای پرستش خدای جهان و آن‌که زمام امر همه چیز در قبضه قدرت اوست، به پرستش بت‌های بی‌جان و بی‌خاصیت بپردازد.

۷- ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْهُ بَلْ إِنَّ بَعْدَ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِيَّاهُ غُرُورًا﴾^۱
 بگو: آیا فکر نمی‌کنید این معبودانی را که شریک خدا قرار داده‌اید، به من نشان دهید، چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اینکه شرکتی در آسمان‌ها دارند؟ یا به آنها کتاب آسمانی داده‌ایم و دلیلی از آن برای شرک خود دارند؟ نه هیچ‌یک از اینها نیست، ظالمان فقط وعده‌های دروغین به یکدیگر می‌دهند.

انسان خردمند از چیزی پیروی می‌کند یا به آن دل می‌بندد که دلیلی از عقل یا نقل قطعی بر آن داشته باشد و شما هیچ‌یک از این دو راه را در اختیار ندارید، پس پرستش بت‌ها کاری عاقلانه نیست، معبودبودن فرع بر خالق‌بودن است، اکنون که شما می‌دانید خالق آسمان و زمین فقط خدا است، معبود هم غیر از او نخواهد بود؛ چرا که همیشه توحید خالقیت، دلیل بر توحید در بندگی است، پس دلیل عقلی که ندارید، آیا دلیلی از نقل در اختیار شما است؟ آیا کتابی از آسمان بر

این کار شما نازل شده است؟ قطعاً نه، حال که هیچ برهانی ندارید، پس سرمایه شما چیزی جز مکر و فریب نیست. به دیگر سخن: اگر مشرکان و بت‌پرستان از هر گروه ادعا دارند که بت‌ها قدرتی در انجام خواسته‌های آنان در روی زمین دارند، باید نمونه‌ای از خلقت زمینی آنها را ارائه دهند و اگر معتقدند اینها مظهر فرشتگان و مقدسات آسمانی هستند، (عقیده برخی از بت‌پرستان) باید شرکت آنها را در آفرینش آسمان‌ها نشان دهند و اگر معتقدند که اینها شریک در خلقت نیستند و تنها مقام شفاعت به آنها واگذار شده، (ادعای برخی) باید سندی از کتب آسمانی برای اثبات این مدعا بیاورند. حال که هیچ‌یک از این مدارک را در اختیار ندارند، پس ستمکاران فریبکاری هستند که در گوش یکدیگر سخنان دروغین می‌گویند.

۸- ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۱

بگو: چه کسی پروردگار آسمان‌ها و زمین است؟ بگو: الله، سپس بگو: آیا اولیا و خدایانی غیر از او برای خود برگزیده‌اید که حتی مالک سود و زیان خود نیستند؟ بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟ یا ظلمت‌ها و نور برابرند؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار دادند، به‌خاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این

آفرینش‌ها بر آنها مشتبه شد؟ بگو: خالق همه چیز خدا است و اوست یکتا و پیروز.

در این آیه کریمه از زاویه دیگر اشتباه بزرگ مشرکان و بت پرستان را مطرح می‌کند، نخست می‌فرماید: از آنها بپرس که مدبر آسمان‌ها و زمین کیست؟ و خود پاسخ می‌دهد: بگو: الله است، سپس آنان را مورد سرزنش قرار می‌دهد که چرا غیر خدا را ولی و تکیه‌گاه و معبود قرار می‌دهید، با اینکه بت‌ها حتی نسبت به خودشان هم مالک سود و زیبایی نیستند تا چه رسد به شما، سپس با بیان دو مثال روشن، وضع یکتاپرستان و مشرکان را مشخص می‌کند.

۱- آیا نابینا و بینا مساوی‌اند؟ هرگز؛ پس یکتاپرست و مشرک یکسان نخواهند بود و بت‌ها در کنار الله نخواهند بود.

۲- آیا ظلمت‌ها و نور برابرند؟ هرگز ظلمتی که کانون انحراف، گمراهی، اشتباه و خطر است، با نوری که راهنما و حیات‌بخش است، چگونه یکسان باشند؟ و چگونه بت‌ها که ظلمات محض‌اند در کنار خدا که نور مطلق هستی است، قرار می‌گیرند؟ در گام بعدی بطلان عقیده مشرکان را از راه دیگر دلیل آورده و می‌گوید: آنان برای خدا شریکانی قرار دادند؛ آیا به خاطر آن است که این شریکان دست به آفرینش و خلقت زدند و این خلقت‌ها بر آنها مشکل شد و گمان کردند که بت‌ها نیز همانند خدا مستحق عبادتند؟ در حالی که چنین نیست، خود بت‌پرستان نیز چنین عقیده‌ای درباره بت‌ها نداشتند و خدا را خالق می‌دانستند و در پایان می‌فرماید: به آنها بگو: خداوند آفریدگار همه چیز است و او یگانه قهار است.

۹- ﴿وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ *
وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ

إِذَا مَنِ الظَّالِمِينَ * وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ
وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ
وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛^۱

و روی خود را به آیینی متوجه ساز که خالی از هرگونه شرک است و از مشرکان مباش و جز خدا چیزی را که نه سودی دارد و نه زیانی، مخوان، که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود و اگر خداوند زیانی به تو رساند، هیچ‌کس جز او آن را برطرف نمی‌سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد، آن‌را به هرکس از بندگانش بخواهد، می‌رساند و او غفور و رحیم است.

در آیات کریمه نخست به فطری‌بودن توحید و انحرافی‌بودن شرک اشاره شده، سپس یک دلیل روشن عقلی بر بطلان شرک اقامه شده و آن اینکه بت‌ها در سرنوشت شما و سود و زیانتان نقشی ندارند، نه به حال شما سودمندند و نه زیان‌بار با این حال کدام عقل و خرد نابی اجازه می‌دهد که انسان در برابر چنین اشیایی به خاک بیفتد و آنها را پرستش نماید؟ چنین کاری عاقلانه نیست (خصوصاً با توجه به این اصل عقلانی که اعمال بشر بر دو محور جلب منفعت و دفع ضرر می‌چرخد و بت‌ها در این دو محور کمترین سهمی ندارند، پس پرستش آنها خردمندانه نیست).

در پایان می‌فرماید: آن‌که خیررسان است و اگر اراده خیر و نیکی به شما داشته باشد، هیچ‌کس نمی‌تواند مانع شود و فضل خدا را رد کند، بلکه به هرکس

مشیت حکیمانه‌اش تعلق گیرد، سود را می‌رساند و اگر ضرری متوجه شما شود، جز خدا کسی قادر نیست که آن را از سر شما رفع کند، پس بیایید همه با هم بنده خدا باشیم و خرد می‌گوید: چنین موجود علیم حکیم قادر مطلق را پرستش کنیم.

۱۰- ﴿وَابْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛

ما ابراهیم را فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خدا را پرستش کنید و از او بترسید که این برای شما بهتر است، اگر بدانید. شما غیر از خدا فقط بت‌هایی را می‌پرستید و دروغ‌هایی به هم می‌بافید، کسانی را که غیر از خدا پرستش می‌کنند، مالک رزق شما نیستند، روزی را نزد خدا طلب کنید و او را پرستش کنید و شکر او را به جا آورید که به سوی او باز می‌گردید.

این آیات دو برنامه مهم اعتقادی و عملی پیامبران را که دعوت به توحید و تقوا باشد، یک‌جا بیان کرده است و اگر انسان‌ها درست بیندیشند، پیروی از توحید و تقوا برای آنان بهترین است؛ زیرا دنیای آنها را از آلودگی شرک و گناه و بدبختی نجات می‌دهد و آخرت آنها هم سعادت جاویدان است و از زبان ابراهیم خلیل به دلایل بطلان بت‌پرستی اشاره می‌کند، الف: شما از غیر خدا بت‌هایی را می‌پرستید که مجسمه‌های بی‌روح، بی‌اراده، بی‌عقل و شعور و فاقد همه چیزند.

ب: نه تنها اینها واقعاً معبود شما نیستند، بلکه خود شما نیز می‌دانید که خودتان دروغ‌هایی به هم می‌بافتید و نام اینها را معبود می‌گذارید. ج: پرستش شما نسبت به این بت‌ها یا به خاطر منافع مادی است و یا سرنوشت شما در جهان دیگر است، هر کدام که باشد، باطل است؛ چرا که بت‌ها قادر نیستند به شما رزق و روزی دهند، پس معبود شما و خدای شما نخواهند بود.

۱۱- ﴿أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَيَّاهِرُ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضِلِّ اللّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ﴾^۱

در این آیه کریمه نخست با استفهام انکاری می‌فرماید: آیا کسی که حافظ همه چیز در پهنه گیتی است و همه را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده و از اعمال همه کس باخبر است؛ همچون کسی است که هیچ‌یک از این صفات در او نیست؟ سپس می‌فرماید: آنها برای خداوند شرکایی قرار دادند؛ ولی به چند دلیل مشی و مرام آنها مردود و باطل است؛

الف: این شریکان را نام ببرید (یا منظور این است که آنها حتی بی‌ارزش‌تر از آنند که نام و نشان داشته باشند یعنی چگونه مشت‌های موجودات بی‌نام و نشان و بی‌ارزش را در ردیف خدا قرار می‌دهید، یا این است که صفات آنها را بیان کنید تا ببینیم آیا شایستهٔ عبادت هستند؟ دربارهٔ الله می‌گوییم: او خالق، رازق، محیی، ممیت، قادر، عالم و... است، آیا اینها را در مورد بت‌ها می‌توان گفت؟ هرگز! و یا منظور این است که کارهای آنها را بشمرید، آیا تاکنون زبانی به کسی رسانده‌اند یا سود و منفعتی؟ هرگز! با این حال کدام عقل اجازه می‌دهد که آنها را در ردیف

خدا قرار دهید؟

ب: چگونه چنین شریکی وجود دارد در حالی که خداوند که به زعم شما شریک آنها است، از وجودشان هیچ‌گونه اطلاعی ندارد با اینکه علمش عالم را فرا گرفته است (یعنی اگر شریکی بود، خدای عالم مطلق سزاوارتر بود که از وجود او آگاه شود و همین بهترین دلیل بر نبود شریک است).

ج: خود شما نیز در دل، ایمان به چنین چیزی ندارید و تنها یک سخن ظاهری که در آن هیچ مفهوم صحیحی نهفته نیست، قناعت کرده‌اید و بنابراین وقت تنگنا خود مشرکان به سراغ الله می‌رفتند؛ چون می‌دانستند که از بت‌ها کاری ساخته نیست.

د: مشرکان درک صحیحی ندارند؛ چون پیرو هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه، قادر به قضاوت عاقلانه و صحیح نیست و به همین دلیل به این گمراهی کشیده شده‌اند. مکر و توطئه آنان در برابر پیامبران و مومنان و دروغ و تهمت و تزویرها در نظرشان زینت داده شده تا جایی که این موجودات بی‌ارزش و بی‌نام و نشان را شریک خدا دانسته‌اند.

۱۲- ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنْ

الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ اتَّبُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ

أَثَارَةً مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛

حال که خودتان قبول دارید که بت‌ها هیچ دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند و نه در آفرینش خورشید، ماه، ستارگان و موجودات عالم بالا و خودتان با صراحت می‌گویید: خالق همه اینها الله است، با این حال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات، دست به دامن بت‌ها، این موجودات بی‌خاصیت و

بی‌عقل و شعور می‌زنید؟ و اگر فرضاً می‌گویید آنها شراکتی در امر خلقت و آفرینش داشته‌اند، کتابی از کتب آسمانی پیشین گفتار شما را تصدیق می‌کند؛ یا آثار علمی از عالمان گذشته گواه این معنا است؟ اگر راست می‌گویید مدرک بیاورید.

خلاصه اینکه دلیل یا جنبهٔ نقلی دارد و از طریق وحی آسمانی است یا عقلی و منطقی است و یا شهادت و گواهی دانشمندان است؛ ولی شما در ادعای خود که بت‌ها را می‌پرستید نه متکی به وحی آسمانی و کتاب آسمانی هستید و نه می‌توانید شرکت آنها را در آفرینش آسمان و زمین اثبات کنید تا از این دلیل عقلی برای الوهیت آنها استفاده کنید و نه اثری از علوم پیشینیان گفتهٔ شما را تایید می‌کند، پس معلوم می‌شود آیین شما چیزی جز مشتی خرافات زشت و پندارهای دروغین نیست. جالب اینکه در آیات متعددی قرآن کریم می‌فرماید: خود اینها معترفند به اینکه خالق آسمان‌ها و زمین خداوند است.^۱

با این حال به سراغ بت‌های بی‌خاصیت می‌روند و به پرستش آنها اقدام می‌نمایند و این اعتراف آنها خود بهترین سند بر ابطال شرک است، چرا که توحید خالقیت، مالکیت و ربوبیت جهان خود بهترین دلیل بر توحید در بندگی است و نتیجه آن توکل بر خداوند و چشم‌پوشیدن از غیر اوست.

نتیجه: در دوازده آیه‌ای که به‌طور خلاصه ذکر شد، خداوند دلایل گوناگونی بر نفی شرک و بت‌پرستی اقامه نموده است و از راه‌های گوناگون مشرکان و منحرفان را متوجه معبود واقعی نموده است و حقیقتاً اگر کسی اهل هدایت باشد، این استدلال‌ها برای او کافی است؛ ولی هیئات که هواهای نفسانی، وسوسه‌های شیطانی، تعصب‌های جاهلی، تقلیدهای از روی نادانی و... بگذارد تا انسان‌ها متنبه شوند، این ویژگی نوع انسان‌ها است که در مواردی از زندگی نسیمی

۱. زمر: ۳۸؛ عنکبوت: ۶۱ و ۶۳؛ لقمان: ۳۱؛ زخرف: ۷۸، ۹ و...

می‌وزد و وجدان و فطرت او را بیدار می‌سازد؛ ولی به زودی این شعله‌ها خاموش می‌شود و مجدداً هواها و هوس‌ها بر زندگی او حاکم می‌شود و بی‌راهه می‌رود.

﴿مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾؛^۱ ﴿وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛^۲ ﴿مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا

قَلِيلٌ﴾؛^۳ ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾؛^۴ ﴿إِنَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ﴾؛^۵ ﴿ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ﴾؛^۶ ﴿فَلَمَّا كُتِبَ

عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾؛^۷ ﴿فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾؛^۸ ﴿وَلَوْ لَا

فَضَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^۹ ﴿وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا

إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^{۱۰} ﴿قَلِيلًا مَّا تَذْكُرُونَ﴾؛^{۱۱} ﴿قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾؛^{۱۲} ﴿بَلْ كَانُوا لَا

يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛^{۱۳}

۱. نساء: ۶۶.

۲. هود: ۴۰.

۳. کهف: ۲۲.

۴. سبأ: ۱۳.

۵. ص: ۲۴.

۶. بقره: ۸۳.

۷. همان: ۲۴۶.

۸. همان: ۲۴۹.

۹. نساء: ۸۳.

۱۰. همان: ۱۴۲.

۱۱. اعراف: ۳.

۱۲. همان: ۱۰.

۱۳. فتح: ۱۵.

کم هستند کسانی که اهل عمل باشند، کم هستند آنان که اهل ایمان باشند، کم هستند کسانی که اهل علم باشند، اندکند بندگانی که اهل شکر باشند، اندکند آنان که اهل ایمان و عمل صالح باشند، کم هستند کسانی که اهل جهاد باشند، کم هستند کسانی که پیرو شیطان نباشند، کم هستند کسانی که اهل تذکر و تنبّه باشند، کم هستند کسانی که اهل فقه و فهم باشند و... و در مقابل:

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۱؛ ﴿لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳؛ ﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^۴؛

﴿أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۵؛ ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۶؛ ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ

عَهْدٍ﴾^۷؛ ﴿وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا﴾^۸؛

و... که دو مسئله قلیل و کثیر یا اکثر در آیات قرآن دیدنی، خواندنی و اندیشیدنی است، بیشتر انسان‌ها شاکر نیستند، بیشتر آنان نمی‌دانند، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند، بیشتر آنان نسبت به حق کراهت دارند، بیشتر آنان پیمان شکنند، بیشتر آنان پیرو گمانند و... .

۱. بقره: ۲۴۳.

۲. اعراف: ۱۸۷ و ...

۳. هود: ۱۷ و ...

۴. زخرف: ۷۸.

۵. آل عمران: ۱۱۰.

۶. مائده: ۱۰۳.

۷. اعراف: ۱۰۲.

۸. یونس: ۳۶.